

تاریخ، ادبیات و الهیات، نظریه جدید
جلسه اول: امپراتوری ایران تا زمان اسکندر
 دکتر تد هیلدبرانت

دکتر تد هیلدبرانت در حال تدریس درس عهد جدید: تاریخ، ادبیات و الهیات، سخنرانی
 شماره ۱: مقدمه/۱ بر این درس و تاریخ امپراتوری ایران تا زمان اسکندر

مقدمه - اینک بره خدا (پیشینه عهد عتیق) [۲:۱۳-۰۰:۰۰] A.

A. مقدمه، عیسی به عنوان پیامبر، پادشاه، کاهن

[ویدیوهای کوتاه: ترکیب میلادی؛ ۹:۵۰-۰۰:۰۰]

عصر بخیر، من تد هیلدبرانت هستم و مدرس این دوره در مورد تاریخ، ادبیات و الهیات عهد جدید خواهم بود. این دوره در کالج گوردون برگزار می‌شود. امروز، ما فقط می‌خواهیم این دوره را معرفی کنیم و سپس در مورد تاریخ صحبت خواهیم کرد - تاریخی که زمینه‌ساز عهد جدید است. ما با ایرانیان شروع می‌کنیم و سپس به یونانیان می‌رسیم و سپس از طریق یونانیان، اسکندر کبیر، به دوره حشمونیان و مکابیان می‌رسیم و در نهایت با هیروود کبیر که یهودی نبود، در پایان صحبت خواهیم کرد. عمدتاً، این یک بررسی تاریخی برای ایجاد زمینه برای عهد جدید خواهد بود.

همانطور که شروع می‌کنیم، اجازه دهید این‌طور با عهد جدید شروع کنم. برای درک عهد جدید، باید مبانی خاصی از عهد عتیق داشته باشید. بنابراین وقتی عهد جدید با این جمله‌ی یحیی تعمیددهنده به عیسی آغاز می‌شود که می‌گوید: «اینک بره خدا، که گناه جهان را برمی‌دارد.» این یک جمله‌ی باورنکردنی است، و اگر کسی از یوحنا ۱:۲۹ چیزی نفهمد - اگر کسی جمله‌ی یحیی تعمیددهنده و اهمیت سیستم قربانی و فرقه‌ی معبد که از جنبش لایوان یهودیت در عهد عتیق بیرون آمد را نفهمد، آنگاه وقتی یحیی می‌گوید: «اینک بره خدا»، واقعاً نمی‌فهمد که او در مورد چه چیزی صحبت می‌کند. بنابراین، چون این دوره در عهد جدید است، فرض را بر این NIV می‌گذاریم که از عهد عتیق آگاهی داریم. و این شامل جمله‌ی «اینک بره خدا» «یا» نگاه کنید «به ترجمه‌ی می‌شود.

B. عیسی به عنوان اوج نهاد نبوت [۵:۰۹-۲:۱۴]

اما در مرحله بعد، عیسی مسیح اوج بسیاری از نهادهای عهد عتیق است. بنابراین اولین نهاد در عهد عتیق، نهاد پیامبر است. و بنابراین در تثنیه فصل ۱۸، موسی می‌گوید که پیامبری مانند او خواهد آمد و خدا از طریق آن پیامبر صحبت خواهد کرد: عیسی مسیح. پیامبران زیادی پس از موسی خواهند آمد: اشعیا، ارمیا، حزقیال، دانیال، هولدا؛ بسیاری از پیامبران ۱۲ گانه: هوشع، یونیل، عاموس، یونس، میکاه، ناحوم، از این نوع

پیامبران سپس آنها به سمت پیامبری که قرار است بیاید، هدایت می‌شوند و پیامبری که قرار است بیاید - خب، به یک معنا، الیاس خواهد بود که قرار است قبل از مسیح بیاید - اما در آن صورت خود مسیح نیز یک پیامبر محسوب می‌شود.

بنابراین عیسی یک پیامبر است. او **لوگوس** خداست -- در حالی که پیامبران می‌گویند: خداوند چنین می‌گوید، عیسی خواهد گفت، و یوحنا در مورد عیسی خواهد گفت که او **لوگوس** است. او کلام خداست: در ابتدا کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. «و این» کلمه «یا این» وحی، این **لوگوس** قرار است پیام نبوی را بیان کند، نه به صورت فیزیکی، نه با کلمات: خداوند چنین می‌گوید، اگر چه عیسی با کلمات صحبت خواهد کرد، اما عیسی با تجسم سخن خواهد گفت. او کلام خدا را تجسم خواهد بخشید. بنابراین عیسی به نوعی پیامبر نهایی، وحی نهایی خدا است، جایی که اکنون خدا در جسم سخن می‌گوید. بنابراین عیسی اوج نهاد نبوی عهد عتیق است.

در آخرین گفته‌های عهد عتیق، در فصل ۴، آیه ۵ از کتاب ملاکی، همانطور که عهد عتیق به ملاکی، آخرین پیامبر عهد عتیق، حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، ختم می‌شود، او می‌گوید: زمانی فرا می‌رسد که این پیامبر قبل از روز بزرگ و هولناک خداوند خواهد آمد «بنابراین ملاکی به آنها می‌گوید که اساساً ایلیا قبل از روز خداوند خواهد آمد. به همین دلیل است که وقتی عیسی به صحنه می‌آید، بسیاری از مردم می‌پرسند: آیا تو ایلیا هستی که قرار است بیاید؟» زیرا ملاکی فصل ۴، آیه ۵، آخرین فصل عهد عتیق، از پیامبری می‌گوید و او را پیش‌بینی می‌کند که با روح و قدرت ایلیا خواهد آمد. حال عیسی می‌گوید: من ایلیا نیستم، اما می‌گویم که یحیی تعمیددهنده با روح و قدرت ایلیا خواهد آمد. بنابراین یحیی تعمیددهنده پیشرو خواهد بود که آمدن عیسی را اعلام می‌کند. بنابراین یحیی تعمیددهنده، همانطور که عیسی می‌گوید، «اگر آن را بشنوید»، ایلیا است. بنابراین، آیه ۵، فصل ۴ کتاب ملاکی، عهد عتیق را به پایان می‌رساند، به نوعی در آنجا به پایان می‌رسد، با نگاهی به «پیامبری که قرار است روز خداوند را اعلام کند» و چیزهایی که قرار است در آنجا رخ دهد.

C. عیسی به عنوان پادشاه - پسر داوود [5:10-7:00]

بنابراین، این عیسی به عنوان اوج نهاد نبوت است. عیسی به عنوان پادشاه، به عنوان پسر بزرگتر داوود خواهد آمد. عیسی پسر داوود خواهد بود و بسیاری از مردم هنگام ورود عیسی به اورشلیم سرود «**هوشیاعانا**» سر می‌دهند. آنها خواهند گفت: «هوشیاعانا، پسر داوود» «او» «پسر داوود» «به دوم سموئیل، فصل ۷، آیه ۱۴ برمی‌گردد، جایی که در مورد پسر داوود صحبت می‌کند که بر تخت داوود به عنوان پادشاه اسرائیل خواهد نشست و تا ابد حکومت خواهد کرد. و بنابراین، عیسی مسیح آن پسر بزرگتر داوود خواهد بود که آنها به دنبالش هستند. در متی، او کتاب خود را در متی فصل ۱، آیه ۱ آغاز می‌کند: عیسی مسیح، پسر ابراهیم، پسر داوود» و «بنابراین» «پسر داوود» عیسی مسیح است. او تحقق عهد ابراهیمی است. و اساساً به ابراهیم گفته شد که با زمین و

بذر برکت خواهد یافت، که نسل او تکثیر خواهد شد و او برای همه ملت‌ها برکت خواهد بود. آن «برکت برای همه ملت‌ها» از طریق عیسی مسیح می‌آید. او پسر داوود خواهد بود، به این معنی که بر تخت پدرش داوود خواهد نشست. و بنابراین، عیسی مسیح قرار است آن نقش را به عنوان پادشاه ایفا کند، و عیسی مسیح قرار است پادشاه شود. و حتی هیرودیس، وقتی مغ‌ها نزد هیرودیس می‌آیند، می‌پرسند: «کجاست آن کسی که پادشاه یهودیان به دنیا آمده است؟» و البته آن شخص عیسی خواهد بود.

وقتی عیسی بمیرد، در اواخر عمر، از او خواهند پرسید: «آیا تو پادشاه هستی؟» و در پایان، تابلویی بر سر او خواهند گذاشت که روی آن نوشته شده است: «این عیسی، پادشاه یهودیان است.» البته یهودیان به این موضوع اعتراض خواهند کرد و می‌خواهند تابلو پایین کشیده شود، اما حاکمان خواهند گفت: «نه، تابلو همانطور که من نوشته‌ام، پابرجاست.» بنابراین عیسی مسیح پادشاه، پادشاه بزرگتر، خواهد بود و در نهایت این نقش را ایفا خواهد کرد.

D. [9:50-7:01] عیسی به عنوان کاهن

حال، سومین نهادی که عیسی به آن عمل می‌کند، نهاد کاهنی است. و اساساً کاهن - مشکلی که شما با عیسی دارید این است که عیسی، چون پسر داوود است، از قبیله یهودا است. قبیله یهودا، کاهنان و این کارها را انجام نمی‌دادند. قبیله کاهنان، قبیله لاوی بود. بنابراین چیزی که شما با آن مواجه هستید این تضاد بین "چگونه می‌تواند پادشاه باشد؟" و "چگونه می‌تواند کاهن باشد؟" است زیرا اگر او پادشاه باشد، از قبیله یهودا، از نسل داوود خواهد بود، اما اگر قرار است کاهن باشد، باید یک لاوی از قبیله یا نسل هارون، یا کاهنان زادوکیان باشد - از لاویان گرفته تا هارون کاهن، تا زادوک و غیره. با این حال، عیسی یک کاهن لاوی نیست. در واقع، عبرانیان این موضوع را بعداً مطرح می‌کند و می‌گویند: «صبر کنید، عیسی کاهن از رتبه ملک‌یصدق است» که یک پادشاه-کاهن بود و ابراهیم در کتاب پیدایش، یک دهم از تمام دارایی خود را پرداخت کرد. بنابراین، عیسی کاهن از رتبه ملک‌یصدق خواهد بود.

چه کاری انجام می‌دهد؟ یک کاهن اساساً با سیستم قربانی، آیین، قربانی‌ها و اعیاد کار می‌کند. یک کاهن کاهن واسطه بین خدا و انسان بود. کاهنان کسی بودند که تورات را آموزش می‌دادند، کلام خدا را به مردم تعلیم می‌دادند. آنها اساساً از طریق قربانی‌های خود برای مردم شفاعت می‌کردند. مردم بره‌ها را می‌آوردند و بره‌ها ذبح می‌شدند و آنها را بر روی محراب به خدا تقدیم می‌کردند. فقط این بار، کاهن قرار نیست بره‌ای را بردارد و آن را بر روی محراب به خدا تقدیم کند. این بار، خود کاهن بره خدا است و قرار است خود را تقدیم کند. و بنابراین، عیسی را به عنوان کاهن اعظم بزرگ پس از رتبه ملک‌یصدق دریافت می‌کنید.

بنابراین من فقط می‌خواهم اساساً این کار را به طور سرسری انجام دهم، فقط برای اینکه بگویم وقتی به عهد جدید نگاه می‌کنیم، در بسیاری از موارد مدام می‌گوییم: «عهد جدید چگونه پیش‌بینی شده است و چه نوع عمقی از درک عهد عتیق حاصل می‌شود که به ما عمق سنت و فهمی را می‌دهد که برای درک عمیق عهد جدید به

آن نیاز داریم؟ «بنابراین ما باید عهد عتیق را بفهمیم، زیرا بسیاری از آن چیزها، پیامبران، کاهنان و پادشاه، آن نهادها مستقیماً در شخص عیسی مسیح جریان دارند. کل سیستم قربانی، «اینک بره خدا، که گناه جهان را برمی‌دارد.» و ضمناً، این از همان ابتدا به ما می‌گوید که وظیفه اصلی عیسی «بره خدا، که گناه جهان را برمی‌دارد» است. عیسی قرار نیست روم را فتح کند. عیسی قرار نیست جنبش بزرگی برای عدالت اجتماعی ایجاد کند. عیسی قرار است از طریق قربانی کردن خود، گناه را از بین ببرد.

E. نویسندگان عهد جدید - تنوع شاهدان [14:31-9:51]

[EG18:35-9:51] ویدیوهای کوتاه: ترکیب] ب. عهد جدید تنوع شاهدان، زمان مناسب

حال، عهد جدید نویسندگان متنوعی دارد. ما متی، مرقس، لوقا و یوحنا را داریم. ما پولس و نویسندگان عبرانیان را داریم، هر کسی که باشد. شما یهودا، پطرس و یوحنا را دارید. همه اینها نویسندگان متفاوتی هستند. بنابراین عهد جدید در واقع کاملاً متنوع است. عهد جدید از یک دیدگاه واحد که به دقت ویرایش شده باشد تا مطمئن شویم همه چیز با هم مطابقت دارد، به ما نمی‌رسد. نه، عهد جدید با اختلافات خاصی بین نویسندگان به ما می‌رسد، که در واقع مردم صدها و صدها سال در مورد آنها بحث کرده‌اند. بنابراین، برای مثال، چگونه پطرس می‌تواند بگوید که خدا نمی‌خواهد کسی هلاک شود؟ پطرس می‌گوید: «خدا نمی‌خواهد کسی هلاک شود.» اما با این حال در کتاب مرقس ادعا می‌شود که مسیح تمثیل‌های خود را بیان کرد تا از توبه برخی از کسانی که آن را شنیدند، جلوگیری کند. بنابراین، با مقایسه دوم پطرس ۳:۹: «خدا نمی‌خواهد کسی هلاک شود»، با مرقس فصل ۴، آیه ۱۲، «جایی که می‌گوید: بعضی از مثل‌ها به این منظور بود که مردم نفهمند او چه می‌گوید»

نوع دیگری از اختلاف نظر بین نویسندگان این است که «عیسی چگونه می‌تواند قوانین غذایی موسی را باطل کند؟» (با این گفته‌ی عیسی که در انجیل مرقس، مرقس، فصل ۷، آیات ۱۵ و ۱۹ می‌گوید: «الان همه چیز پاک است.» اما در متی، متی ادعا می‌کند، و لوقا نیز همینطور، که «هیچ نقطه یا ذره‌ای، هیچ نقطه یا ذره‌ای، هیچ سراف کوچکی، در شریعت تا زمانی که همه چیز تحقق یابد، از بین نخواهد رفت.» در متی، فصل ۵، آیه ۱۸. بنابراین، از یک سو، در مورد قوانین غذایی، عیسی دیدگاه جدیدی در مورد قوانین غذایی ارائه می‌دهد و آنچه را که عهد عتیق گفته بود تغییر می‌دهد، اما از سوی دیگر «هیچ نقطه یا ذره‌ای از شریعت تا زمانی که همه چیز تحقق یابد، از بین نخواهد رفت.» چگونه این موارد را با هم تطبیق می‌دهید؟ آیا قرار است با هم تطبیق داده شوند؟ آیا آنها متناقض هستند یا مکمل یکدیگرند؟ و بنابراین چگونه این دو نوع چیز را در کنار هم قرار می‌دهید؟

یکی دیگر هم هست که مدتی است مردم را گیج کرده، و آن یعقوب است. چطور یعقوب می‌تواند بر اساس پیدایش ۱۵:۶ بگوید که «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او محسوب شد، و به عنوان عدالت به او داده شد.» یعقوب اساساً گفت: «ابراهیم ایمان خود را نه فقط با ایمان ساده، بلکه با آنچه ابراهیم انجام داد، نشان می‌دهد.» کاری که ابراهیم انجام داد، ایمان او را اعلام می‌کند، نه فقط با باور ساده‌اش. این در یعقوب فصل ۲، آیه ۲۲ آمده است: «ایمان بدون عمل مرده است»، «ایمان بدون عمل مرده است.» سپس به پولس و پولس، رومیان ۴:۵ و

جاهای دیگر مراجعه کنید، پولس همان مثال ابراهیم را می‌زند و می‌گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او به عنوان عدالت به حساب آمد. بنابراین یک شخص با ایمان و فقط با ایمان توجیه می‌شود.» یعقوب می‌گوید: نه، فقط با ایمان توجیه نمی‌شود، ایمان بدون عمل مرده است. «بنابراین باید برای تأیید آن، اعمالی داشته باشید،» نمی‌توانید فقط بگویید «ایمان دارم» و بعد فرار کنید و هر کاری که می‌خواهید انجام دهید. اما پولس می‌گوید: نه، شما به ایمان و تنها به ایمان عادل شمرده می‌شوید، نه به اعمال، تا هیچ‌کس فخر نکند. «پس چگونه یعقوب و پولس را با هم تطبیق می‌دهید؟ چگونه این چیزها را کنار هم قرار می‌دهید؟ نویسندگان مختلف، دیدگاه‌های مختلف، موقعیت‌های مختلفی وجود دارند که آنها به آنها می‌پردازند. بنابراین ما می‌خواهیم، همانطور که عهد جدید را بررسی می‌کنیم، نسبت به موقعیت‌های مختلف و مشکلات مختلفی که پولس با آن روبرو است در مقابل مشکلاتی که یعقوب با آن روبرو است، حساس باشیم.

چند مورد دیگر از این مشکلات: پولس چگونه می‌تواند بگوید که نه برده وجود دارد و نه آزاد؟ در غلاطیان ۳:۲۸، آیه‌ای بسیار معروف، آمده است که در مسیح نه برده وجود دارد و نه آزاد، نه مرد و نه زن، در مسیح همه ما یکی هستیم. و در عین حال، او در افسسیان فصل ۶، آیه ۵ به بردگان می‌گوید که از اربابان زمینی خود اطاعت کنند. پولس برده‌داری را لغو نمی‌کند. وقتی به کتاب فیلیمون می‌رسیم، او در واقع اونیسیموس را به نزد ارباب برده‌اش بازمی‌گرداند. بنابراین پولس نهاد برده‌داری را کاملاً نابود نکرد. اما با این حال در غلاطیان فصل ۳:۲۸ می‌گوید: «در مسیح نه برده وجود دارد و نه آزاد.» بنابراین شما حتی در درون خود پولس نیز با این تضاد مواجه می‌شوید. باید بپرسید، آیا موقعیت‌های متفاوتی وجود داشت؟ چه چیزی باعث شد پولس پیام‌های متفاوتی بگوید؟

F. تفاوت‌های الهیاتی [۳۲:۱۴-۲۱:۱۷]

این یکی از الهیات است: چگونه الهیات جلال، که توسط لوقا-اعمال رسولان مطرح شده است - لوقا-اعمال رسولان درباره الهیات جلال صحبت می‌کند - با الهیات صلیب، تحقیر صلیب و راه رسیدن به صلیب پولس مطابقت دارد؟ پولس درباره الهیات صلیب صحبت می‌کند. لوقا-اعمال رسولان درباره الهیات جلال صحبت می‌کند.

چگونه این چیزها را کنار هم می‌گذارید؟ چگونه است که پیامبران عهد عتیق و عده آینده‌ای، عهدی جدید، را داده‌اند که در آن خدا به قوم خود قلبی جدید خواهد داد؟ خدا به قوم خود قلبی جدید خواهد داد، که از ارمیا، به گمان من، فصل ۳۱، می‌آید و آنها را به سرزمینشان بازمی‌گرداند. این وعده به یهودیان داده شده است که قلبی جدید خواهند داشت، خدا عهدی جدید برای آنها خواهد ساخت و آنها به سرزمین خود باز خواهند گشت. اینکه پراکندگی، پراکندگی یهودیانی که از عهد عتیق پراکنده شده بودند - زمانی که ده قبیله عهد عتیق در سال ۷۲۲ توسط آشوریان پراکنده شدند، جایی که یهودیان در سال ۵۸۶ پراکنده شدند، زمانی که بابلی‌ها آمدند و آنها را با دانیال، شدرک، میشک و عبدنغو و حزقیال به بابل بردند. بنابراین خدا می‌گوید: «من شما را به سرزمین

باز می‌گردانم و عهدی جدید به شما خواهم داد «خب،» آنها را به سرزمینشان بازگردانید»، اما به نظر می‌رسد نامه‌های پولس می‌گویند که یهودیان محکوم شده‌اند، و اینکه بسیاری از غیریهودیان قلب‌هایشان را باز یافته‌اند، و اینکه عهد جدید بر غیریهودیان تمرکز دارد. پس چگونه این چیزها را با هم ترکیب می‌کنید، در حالی که کلیسا اکنون عمدتاً از غیریهودیان تشکیل شده است؟ بنیاد یهودیت به جهان گسترش می‌یابد و گسترش می‌یابد. پس چگونه وعده‌های عهد جدید عهد عتیق به اسرائیل را با کلیسا و تمرکز بر غیریهودیان عملی می‌کنید؟

بنابراین، تمام چیزی که می‌خواهم بگویم این است که افراد مختلفی از دیدگاه‌های مختلف و موقعیت‌های مختلفی که از آن می‌آیند، خواهند نوشت. و بنابراین عهد جدید کتابی یکپارچه و با ویرایش واحد نیست که با دقت ویرایش شده باشد تا مطمئن شوند همه با یکدیگر موافق هستند. یکی از نکات شگفت‌انگیز در مورد کتاب مقدس این است که به هر شخص اجازه می‌دهند تا برای خودش صحبت کند و اجازه می‌دهند اختلافات باقی بمانند. آنها سعی نکردند چیزها را هماهنگ و هموار کنند، آنها اجازه دادند ناهمواری‌ها و آشفتگی‌های نویسندگان مختلف حفظ شود، آنها اجازه دادند که همانطور که بود باقی بماند. این نوعی تأیید است که این کتاب کلام خداست و هیچ کس با آن کاری نداشته است. آنها فقط اجازه دادند مطالب باقی بمانند، آنها سعی نکردند آن را هموار کنند، آنها آن را همانطور که بود رها کردند. بنابراین همانطور که پیش می‌رویم، می‌خواهیم به برخی از این تنش‌ها بین نویسندگان مختلف نگاه کنیم و آنها را بررسی کنیم. عمدتاً، نویسندگان مختلف از دیدگاه‌ها و شخصیت‌های مختلف می‌نویسند. آنها از موقعیت‌های مختلف می‌نویسند. آنها به مشکلات مختلفی می‌پردازند و ما سعی خواهیم کرد مشکلات مختلف نویسندگان مختلف را درک کنیم.

G. عیسی در زمان مناسب [۱۷:۲۲-۱۸:۳۵]

خب، حالا بیایید کمی تغییر فرهنگی ایجاد کنیم. می‌خواهیم چند سوال در مورد -- و اجازه دهید اول این آیه را مطرح کنم. این یک آیه فوق‌العاده از غلاطیان است، غلاطیان پولس، فصل ۴، آیه ۴. این آیه می‌گوید: «اما وقتی زمان مناسب فرا رسید، خدا پسر خود را که از زنی متولد شده بود و مطیع شریعت بود، فرستاد تا کسانی را که زیر شریعت بودند، نجات دهد» «اما وقتی زمان مناسب فرا رسید» «من می‌خواهم در بخش اول این دوره تمرکز کنم، در واقع یک سخنرانی طولانی در مورد این» «در زمان مناسب» «ارائه دهم. این دوره می‌گوید:» اما وقتی زمان مناسب فرا رسید، «عیسی در زمان مناسب آمد. می‌دانم که ما فکر می‌کنیم،» چرا عیسی نمی‌توانست در قرن بیست و یکم بیاید، و ما می‌توانستیم او را در تلویزیون نشان دهیم و از طریق اینترنت در سراسر جهان پخش کنیم «یا چیزی شبیه به این. نه، می‌گوید، عیسی» دقیقاً در زمان مناسب آمد. «بنابراین ما می‌خواهیم آن مسئله زمان‌بندی را تنظیم کنیم، و می‌خواهیم ببینیم که چگونه مراقبت الهی باعث شد که عیسی» کاملاً در زمان مناسب بیاید «-- غلاطیان فصل ۴»

H. سوالاتی در مورد پیشینه‌های تاریخی [۱۸:۳۶-۲۲:۲۱]

[۱۸:۳۶-۲۷:۲۵] ویدیوهای کوتاه: ترکیب] ج. پیشینه‌های تاریخی، زمینه فرهنگی

همانطور که انجام می‌دهیم، در اینجا چند سوال اولیه وجود دارد که می‌توانیم بپرسیم. ما می‌خواهیم یک مطالعه تاریخی انجام دهیم، بنابراین اساساً از عهد جدید خارج می‌شویم و یک مطالعه تاریخی قبل از عهد جدید انجام می‌دهیم. ما اطلاعات زیادی از حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد با ملاکی نداریم، من اغلب او را "مالکی: آخرین پیامبر ایتالیایی" می‌نامم. مسیح احتمالاً حدود ۵ سال قبل از میلاد متولد خواهد شد. و شما می‌گویید: "خب، چرا مسیح در ۰ سال قبل از میلاد متولد نشد، زیرا "قبل از میلاد: سال مسیح، سال پروردگار ما؛ بعد از میلاد: بعد از کشف کرد، حدود ۶۲۵ میلادی بود، بنابراین او ۶۰۰ سال BC-AD از آن "بود؟" در واقع، کسی که سیستم پس از مسیح بود. وقتی او متوجه شد که برمی‌گردد، در واقع آن را از دست داد. می‌توانید درک کنید، آن شخص سال بعد است و تمام فناوری‌هایی را که ما داریم ندارد. وقتی آن را کشف کرد، آن را از دست داد. و حالا ما ۶۰۰ می‌توانیم از طریق موارد مختلف، به گمان من از طریق یک کسوف، از طریق این کسوف‌هایی که اتفاق افتاد، دقیقاً زمان مرگ هیروود را تشخیص دهیم. هیروود حدود ۴ سال قبل از میلاد درگذشت، و بنابراین عیسی باید قبل از مرگ هیروود می‌آمد. بنابراین احتمالاً عیسی حدود ۵ سال قبل از میلاد متولد شده است. چیز مهمی نیست، اما آن را کشف می‌کرد، حدود ۵ سال از آن عقب افتاد. حالا کمی BC-AD مرد در سال ۶۲۵ وقتی که داشت سیستم بهتر متوجه شده‌ایم. نکته این است که ملاکی ۴۰۰ سال قبل از میلاد است، مسیح حدود ۰ سال. ما حدود ۴۰۰ سال داریم که آنها را «سال‌های سکوت» می‌نامند. اینها ۴۰۰ سالی هستند که بین عهدین قرار دارند. در واقع، آنها واقعاً سال‌های سکوت نبودند. ادبیات زیادی از آن دوره وجود دارد و ما می‌خواهیم به برخی از تاریخ و چیزهایی که عهد جدید را پایه‌گذاری کرده‌اند، نگاهی بیندازیم.

بنابراین، برای مثال، چرا عهد عتیق به زبان‌های عبری و آرامی نوشته شده است؟ پیامبران عهد عتیق و موسی به زبان عبری صحبت می‌کردند، و بنابراین به زبان عبری است. آنها به بابل رفتند و زبان آرامی را آموختند. بنابراین عبری و آرامی در عهد عتیق صحبت می‌شوند. برخی از کتاب‌ها، دانیال و استر، آرامی دارند. بنابراین، بیشتر عبری است، کمی هم در اواخر آرامی. وقتی به عهد جدید می‌رسید، عهد جدید به زبان یونانی نوشته شده است. یونانی با عبری بسیار متفاوت است. عبری یک زبان سامی است، آنها از راست به چپ می‌خوانند، نه مانند ما از چپ به راست. و مانند یونانی. عبری و آرامی، هر دو زبان‌های سامی هستند و در واقع از برخی جهات بسیار شبیه به عربی امروزی هستند. از سوی دیگر، یونانی یک زبان غربی است. از چپ به راست خوانده می‌شود. یونانی زمینه‌ساز لاتین است. لاتین بخش زیادی از آن را از یونانی گرفته است، و در نهایت لاتین به زبان‌های رومی وارد می‌شود، و حتی انگلیسی مقداری از لاتین را که با آنگلوساکسون و بسیاری چیزهای دیگر مخلوط شده است، گرفته است. بنابراین اساساً، چه چیزی باعث تغییر از عبری و آرامی به یونانی شد؟ آن تغییر زبان، حالا شما می‌گویید، "خب زبان آنقدرها هم مهم نیست." خب، اول از همه، زبان مهم است، و زبان بر نوع چیزهایی که منتقل می‌شوند و نحوه انتقال آنها تأثیر می‌گذارد. اما تغییر زبان از یک زبان سامی به یک زبان غربی همچنین نشان دهنده تغییر فرهنگ است، از یک فرهنگ شرقی، یک فرهنگ سامی، یک

فرهنگ تقریباً شرقی: عراق، افغانستان، سوریه، لبنان، بسیار شرقی؛ به یک شیوه‌ی غربی، اروپایی، رومی، یونانی. اینها دو فرهنگ متفاوت هستند. مردم به روش‌های مختلف فکر می‌کنند، به روش‌های مختلف ارتباط برقرار می‌کنند. پس چه چیزی باعث تغییر از عبری و آرامی به یونانی شد؟

I. سوالاتی در مورد فرهنگ/زمینه مذهبی [۲۱:۲۲-۲۷:۲۵]

سوال دیگری که مطرح می‌شود این است که «چه تغییرات مهمی در فرهنگ عبری سامی رخ داد وقتی که آنها مجبور به گذار به فرهنگ هلنیستی یا یونانی شدند؟» فرهنگ یونانی اساساً بر اساس اسکندر کبیر بنا شده است، همانطور که خواهیم دید -- یا من او را اسکندر انگوری می‌نامم. اما همانطور که می‌بینیم، این تغییر به سمت یک هلنیستی غربی است. این موضوع چه تأثیری بر مسائل دارد؟ بین ملاکی (۴۰۰ قبل از میلاد) و زمان عهد جدید چه اتفاقی می‌افتد؟ و در واقع بخش زیادی از عهد جدید حدود ۵۰ تا ۹۰ یا ۹۵ میلادی نوشته شده است. بنابراین این عهد بین ۴۰۰ تا ۵۰ تا ۹۰ میلادی نوشته شده است. در آن دوره موقت چه اتفاقی افتاد؟

چیزی مثل کنیسه از کجا آمده است؟ وقتی در عهد عتیق هستید، درباره کنیسه‌ها نمی‌خوانید. وقتی درباره عیسی می‌خوانید، می‌خوانید که عیسی مدام به کنیسه می‌رفت، از کنیسه بیرون انداخته می‌شد و دوباره به کنیسه می‌رفت. پولس به کنیسه می‌رفت، موعظه می‌کرد و بعد کتک می‌خورد و چیزهای مختلفی از این قبیل. بنابراین پولس خدمت خود را در کنیسه آغاز می‌کند. کنیسه از کجا آمده است؟ در عهد عتیق نبود، عهد عتیق بر معبد تمرکز دارد. حالا ناگهان در عهد جدید ما معبد و کنیسه‌ها را داریم. آنجا چه اتفاقی افتاد؟

سامری‌ها چه کسانی هستند و چرا چنین دشمنی بین یهودیان و سامری‌ها وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که آنها از یکدیگر متنفرند. در مقاطعی یکدیگر را می‌کشند. خب، سامری‌ها، این چه ربطی دارد؟ چرا سامری‌ها از یهودیان متنفرند، چرا یهودیان از سامری‌ها متنفرند؟

در مورد فریسیان و صدوقیان چطور؟ در عهد جدید می‌بینیم که عیسی با فریسیان صحبت می‌کند و بارها آنها را سرزنش می‌کند، اما در جاهای دیگر فریسی، مثلاً شخصی مثل یوسف رامه یا نیکودیموس را داریم که شب‌ها پیش عیسی می‌آید و رهبر فریسیان است. و بنابراین فریسیان - پولس در نهایت «فریسی فریسی» می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد فریسیان از یک طرف با عیسی مخالف هستند، اما از طرف دیگر پیام آنها این است که بسیاری از نوکیشان از فریسی‌گری بیرون می‌آیند. چرا بین فریسیان و صدوقیان اختلاف وجود دارد؟ فریسیان و صدوقیان چه کسانی هستند و چه تفاوتی دارند؟ بنابراین ما به این موارد خواهیم پرداخت. ما فقط داریم مقدمات را فراهم می‌کنیم، بنابراین حالا می‌خواهیم به بررسی آن ۴۰۰ سال قبل از زمان مسیح بپردازیم.

خب، ما داشتیم اینجا در مورد این نکات صحبت می‌کردیم، و من هنوز دکمه را فشار نداده‌ام، و بنابراین نکات را از دست داده‌ام، اما این چیزی است که ما داشتیم در موردش صحبت می‌کردیم. اینجا کنیسه است، کنیسه از کجا آمده است؟ اینجا سامری‌ها هستند، چرا سامری‌ها از یهودیان متنفر بودند؟ چرا یهودیان از سامری‌ها متنفر بودند، و برعکس؟ نه فقط فریسی‌ها و صدوقی‌ها، بلکه اتفاقاً گروه‌های دیگری غیر از فریسی‌ها و صدوقی‌ها هم

بودند؟ گروه‌های دیگری هم بودند که فقط فریسی و صدوقی نبودند، و ما می‌خواهیم به برخی از آنها نیز نگاهی بیندازیم.

ج. جغرافیای امپراتوری ایران [25: 27-28: 50]

د. جغرافیای امپراتوری ایران، بابل، آسیای صغیر، یونان

[؛ ۲۷: ۲۵-۳۳: ۳۶ JL ویدیوهای کوتاه: ترکیب]

اما قبل از انجام این کار، باید بدانیم که عهد جدید قرار است به زبان یونانی کوبینه نوشته شود. بعداً می‌خواهیم کمی بیشتر در مورد این موضوع صحبت کنیم. از آنجایی که زبان بر نحوه درک شما از یک متن تأثیر می‌گذارد، بر اساس زبان اصلی، که در این مورد یونانی است، کوبینه یونانی

بنابراین جغرافیا: تعیین محل قرارگیری چیزها، تأثیر زیادی بر فرهنگ و نحوه‌ی شکل‌گیری آنها بر اساس جغرافیا دارد. من در مکانی به نام بوفالو/نیاگارا فالز، نیویورک بزرگ شدم. بوفالو/نیاگارا فالز، نیویورک، بخشی از فرهنگ آنجا چیست؟ برف، زمستان، من بارش برف روی خانه‌های مردم را دیده‌ام. وقتی به نیوانگلند می‌آیید، آیا ماهیت تعامل در نیوانگلند بسیار متفاوت است؟ آیا شهر نیویورک با لس‌آنجلس متفاوت است؟ آیا لونیویانا، آیا فرهنگ نیواورلئان با فرهنگ شیکاگو متفاوت است؟ آیا فرهنگ شیکاگو با فرهنگ میامی متفاوت است؟ و بنابراین، حتی در آمریکا، می‌توانید مناطق مختلف را ببینید، شخصیت‌های متفاوتی در مردم، نحوه‌ی تفکر و آنچه در مورد آن فکر می‌کنند، وجود دارد. بنابراین جغرافیا زبان تقریباً مشابهی را برای درک افراد بر اساس ارتباط فرهنگ و خاستگاه آنها در اختیار ما قرار می‌دهد.

خب، بیایید نگاهی به چند نقشه بیندازیم. این اولین نقشه ماست و من فقط می‌خواهم کمی در آن گشت و گذار کنم. این نقشه‌ای است از چیزی که امپراتوری پارس نامیده می‌شود. ما قرار است کوروش کبیر را ببینیم، او یکی از ایرانیان بزرگ ما خواهد بود. پس از او مرد بزرگ دیگری به نام داریوش خواهد آمد که آن را سازماندهی خواهد کرد، و سپس به خشایارشا خواهیم رسید، که اتفاقاً با استر ازواج خواهد کرد، و اردشیر، که تقریباً مربوط به زمان عزرا-نحمیا است. بنابراین امپراتوری پارس عمدتاً اینجاست. حالا به دلیل دخالت ما در خاورمیانه، برخی از این چیزها را می‌دانید. پس اجازه دهید از اینجا شروع کنم، از اینجا، از شرق شروع می‌کنم. اینجا رودخانه سند است، رودخانه سند در هند از اینجا خواهد گذشت، این رودخانه سند، و اساساً جایی است که افغانستان و پاکستان در این منطقه قرار دارند. افغانستان، پاکستان. همانطور که به این سمت حرکت می‌کنید، این منطقه ایران است. ایران. و حالا خیلی مهم است که بفهمیم ایرانی‌ها عرب نیستند، سامی نیستند. آنها در واقع قفقازی هستند، بسیاری از آنها از روسیه آمده‌اند. بنابراین اساساً، این پارس‌ها خواهند بود. پارس‌ها، پیشینه کشور ایران امروز هستند. بنابراین پارس‌ها پیشینه سامی ندارند، آنها پیشینه قفقازی یا آریایی دارند، نه سامی. بنابراین، اینجا جایی است که پارس شروع به کار خواهد کرد، در ماد-پارس. کتیبه بیستون اینجا نوشته شده است، شوش اینجا خواهد بود، و

پارس اینجا خواهد بود. حالا اینها کوه هستند. اینجا یک منطقه کوهستانی است، و سپس از کوه‌ها به سمت دره پایین می‌روید. این دره به این وسعت خواهد بود، چیزی که آنها اینجا هلال حاصلخیز می‌نامند. اساساً شما رودخانه فرات و رودخانه دجله را دارید. من همیشه اینها را به یاد دارم، سعی می‌کنم آنها را به خاطر بیاورم تا آنها را با هم اشتباه نگیرم، ای‌تی آیا ای‌تی را در فیلم‌ها به یاد دارید؟ ای‌تی، پس فرات، دجله است.

K. [۳۴:۰۸-۲۸:۵۰] آسیای صغیر، سوریه، بابل، آشور، آسیای جدید: آشور، بابل، سوریه، آسیای صغیر

و تقریباً همین جا در آشور، جایی به نام نینوا خواهد بود. ما با نینوا از یونس و نهنگ و از این قبیل چیزها آشنا هستیم. بنابراین نینوای آشوری اینجا خواهد بود و سپس بابل اینجا خواهد بود. تصاویر بابل حتی در کتاب مکاشفه نیز تکرار خواهد شد. بنابراین ما این را در انتهای عهد جدید خواهیم دید و هنوز هم پژوهش‌هایی از بابل قدیم از همین جا وجود دارد. بنابراین، این رودخانه دجله و فرات است. هلال حاصلخیز جایی است که ابراهیم از آنجا آمده بود، هلال حاصلخیز؛ به سمت سوریه پایین می‌آید. سوریه در شمال اسرائیل، هنوز هم سوریه تا به امروز. این آسیای صغیر خواهد بود، آنها آن را آسیای صغیر یا ترکیه می‌نامند. ما امروز آن را ترکیه می‌نامیم. سپس به اسرائیل می‌آییم و البته اسرائیل اینجا واقع شده است. دمشق پایتخت سوریه است. اورشلیم پایتخت اسرائیل است. بنابراین دمشق و اورشلیم، و این دو به آن خواهند پرداخت. شما معمولاً با همسایگان خود می‌جنگید، و آنها نیز با همسایگان خود در اینجا، سوریه در مقابل اسرائیل، خواهند جنگید.

سپس به مصر می‌رسیم. مصر «هدیه نیل» است. مصر همچنین «سبد نان» دنیای باستان است. بنابراین مصر گندم و جو را فراهم می‌کرد -- که «سبد نان» دنیای باستان محسوب می‌شد. این «هدیه نیل» است زیرا اینجا تمام صحرای بزرگ آفریقا است. هر جا که نگاه کنید قهوه‌ای، قهوه‌ای، قهوه‌ای است، به جز این نوار کوچک رودخانه نیل. رودخانه نیل، جایی است که فراغنه و مصر و «بگذارید قوم من بروند» و تمام خروج اتفاق افتاد. اینجا ممفیس است، من همیشه به مردم می‌گویم ممفیس جایی است که پادشاه دفن شده است. البته، من در مورد یک پادشاه دیگر صحبت می‌کنم -- الویس، اما ممفیس، تنسی است. و سپس الفانتین. در واقع تعدادی یهودی اینجا در الفانتین پراکنده بودند. آنها در واقع در اینجا در این مکان به نام الفانتین، بقایای برخی از یهودیان را یافته‌اند. در اینجا، در جنوب، در این مکان به نام الفانتین. قرار است تعدادی یهودی آنجا پراکنده باشند. بعضی از چیزهایی که آنها از زمان‌های خیلی قدیم انجام می‌دادند، قرار است پاپیروس الفانتینی شوند، که تا به امروز هم ادامه پیدا کرده‌اند. خب، شروع می‌کنیم.

لیبی اینجا است. ما لیبی را به خاطر معمر قذافی و اتفاقاتی که آنجا افتاده می‌شناسیم. اینجا خلیج فارس است. من همیشه به مردم می‌گویم خلیج فارس. همین جا، همین جای خیلی تنگ اینجا، اینجا تنگه هرمز است. تنگه هرمز الان جایی است که ایرانی‌هایی که اینجا هستند، نوادگان پارس‌ها، تهدید به بستن آن می‌کنند و اینجا جایی است که تمام نفت از آنجا خارج می‌شود. بنابراین یک تن نفت از آنجا خارج می‌شود و اگر آنها آن را ببندند، می‌توانید تنگه

هرمز را آنجا ببینید. بنابراین ما اکنون ناوهای هواپیمابر خود را آنجا پارک کرده‌ایم و سعی می‌کنیم این مسیر را به دریای عرب و جاهای دیگر باز نگه داریم.

خب، برگردیم بالا، اینجا یونان است. اینجا آتن است. آتن -- پارتون، افلاطون، ارسطو، سقراط، همه این جور چیزها. اسپارتی‌ها -- اسپارتی‌ها اینجا خواهند بود، کوه المپ اینجا. یونانی‌ها اینجا هستند. بنابراین چیزی که اتفاق می‌افتد این است که ایرانی‌ها، که کل این امپراتوری را در اختیار دارند، حالا مراقب باشید، آنها در واقع مصر را تصرف کرده‌اند. آنها می‌خواهند یونان را بگیرند. بنابراین، خشایارشا و دیگران، نبردهای مداومی بین امپراتوری ایران که سعی در پیشروی به این سمت دارد و یونانی‌هایی که سعی در بیرون نگه داشتن آنها دارند، وجود خواهد داشت. بنابراین اساساً این نبرد برای فتح امپراتوری ایران خواهد بود. سپس یونانی‌ها قرار است ایرانی‌ها را شکست دهند. می‌بینید که چه امپراتوری عظیمی، یونانی‌ها، این چیز کوچک یونان اینجا، قرار است. کل این امپراتوری را تصرف کند. اینجا است که اسکندر کبیر وارد عمل خواهد شد.

حالا بیایید از زاویه دیگری به این موضوع نگاه کنیم. این یک تصویر ماهواره‌ای است. دلیل اینکه من این تصویر را دوست دارم این است که در اینجا می‌توانید کوه‌های زاگرس ایران را به وضوح ببینید. و می‌توانید ببینید که ایرانیان چگونه در این سرزمین کوهستانی زندگی می‌کنند. عراق در دشت حاصلخیز قرار دارد. بنابراین اتفاقی که می‌افتد این است که مردم کوهستان همیشه به دشت‌ها می‌آیند و می‌خواهند دشت‌ها را فتح کنند. مردم دشت همیشه می‌خواهند مردم کوهستان را در کوهستان نگه دارند. بنابراین این ایران در مقابل عراق است و این به معنای واقعی کلمه هزاران سال است که ادامه دارد. بنابراین این ایران و عراق است. اینجا بابل است، آنجا نینوا است و اینجا در صحرای سوریه است. اینجا دمشق و اورشلیم است و درگیری که تا به امروز بین دمشق و اورشلیم وجود خواهد داشت. اینجا آسیای صغیر، ترکیه در آنجا، شبه جزیره سینا در اینجا. سپس می‌توانید این عکس زیبا از رود نیل و دلتای رود نیل را ببینید. سپس شهری درست در اینجا وجود خواهد داشت که بعداً بسیار مهم خواهد بود و اسکندریه نامیده می‌شود. و مصری‌ها، بطلمیوس‌ها، این اسکندریه را خواهند ساخت و نام آن را از اسکندر گرفتند. آنجا جایی است که یکی از بزرگترین کتابخانه‌های جهان باستان قرار خواهد گرفت. این کتابخانه کنگره جهان باستان است. بنابراین اینها نوعی نقشه هستند و ما شاهد رفت و آمدهایی با پولس رسول خواهیم بود. پولس رسول در جاده دمشق خواهد بود و آنجا جایی است که او تجربه تغییر دین خود را خواهد داشت. انطاکیه در سوریه جایی خواهد بود که مسیحیان برای اولین بار مسیحی نامیده می‌شوند. آنها مبلغانی را از این منطقه به سراسر جهان اعزام خواهند کرد. بنابراین ما ارتباطات مختلفی را در نقاط مختلف عهد جدید با آنها خواهیم دید.

L. [۳۶:۳۲-۳۴:۰۹] جغرافیای یونان باستان

این یک نمای نزدیک از یونان است. می‌خواهم اینجا دو منطقه را بررسی کنم. عمدتاً، شما این بخش غربی ترکیه را دارید. و شهرهایی مانند پرغاموس، طیاتیرا، ساردیس، اسمیرنا، فیلادلفیا و لائودیکه را

خواهید داشت. همانطور که می‌گوییم، این نام‌ها ممکن است آشنا به نظر برسند. این کتاب مکاشفه است که به هفت کلیسا در بخش غربی ترکیه می‌پردازد. اینجا افسس است، افسس جایی بود که پولس نامه‌های افسسیان را به کلیسای افسس نوشت. بنابراین اساساً این بخش غربی ترکیه است، پولس قرار است بعداً در سومین سفر تبلیغی خود، سه سال را در افسس بگذراند. سپس از آنجا به سمت شمال عبور می‌کنید، و آنجا جایی است که مقدونیه قرار دارد. مقدونیه، فیلیپ مقدونی، اسکندر اهل آنجا بود. اینجا جایی است که فیلیپی خواهد بود. فیلیپی به نام فیلیپ مقدونی، پدر اسکندر نامگذاری شده است. مقدونیه، تسالونیک، بیریه، اینها کلیساهایی هستند که حالا پولس قرار پولس در آنجا تأسیس کرد. اساساً آنها از پولس در خدمتش حمایت زیادی خواهند کرد است به اینجا بیاید چون می‌خواهد به آتن حمله کند. آتن جایی است که بسیاری از آثار کلاسیک یونانی شما در آن قرار دارد: افلاطون، ارسطو و سقراط -- آتن، چیزهای کلاسیک. و اینجا کورینت است، درست در خلیج کورینت که به اینجا می‌رسد، جدایی آخائیه و اساساً پلوپونز در اینجا. اسپارت در جنوب قرار خواهد گرفت. بنابراین اسپارته‌ها و آتنی‌ها قرار است اینجا و اینجا با هم بجنگند، رفت و آمد کنند، و بنابراین کورینت تقریباً در وسط قرار دارد. شما قرار است از طریق آن تنگه کوچکی که از اینجا می‌گذرد، در هر دو طرف رفت و آمد داشته باشید. اینجا هم کوه المپ است، برخی از شما احتمالاً با کوه المپ، زئوس و همه این چیزها آشنا هستید. بنابراین اسپارت، آتن، کورینت. کورینت، پولس قرار است نامه‌ای به کورینتیان بنویسد، پولس قرار است یک سال و نیم را آنجا بگذراند. خب، این یونان است: مقدونیه، آخائیه، پلوپونز با اسپارت، و اساساً آنها به عقب و جلو می‌روند و ما چیزهای مختلفی را خواهیم دید. اینجا منطقه دریای اژه است. دریای اژه و مدیترانه اینجا هستند. بنابراین این فقط یک مرور کلی از چندین نقشه است، فقط برای اینکه از نظر جغرافیایی به خاطر آنچه قرار است در آینده اتفاق بیفتد، کمی در مورد آن بدانیم.

م. ظهور پارسیان [۳۳:۳۶-۳۶:۰۵-۴۰:۰۵]

ه. ظهور ایران: کوروش بزرگ

[را ترکیب می‌کنند؛ ۳۳:۳۶-۳۸:۵۶ MS، ویدیوهای کوتاه]

حالا می‌خواهم از جغرافیا فاصله بگیرم و با مرور برخی از تاریخ این دوره، به تاریخ برگردم. پس اجازه دهید با ظهور ایرانیان شروع کنم. چه اتفاقی برای یونس در نینوا افتاد و از این قبیل اتفاقات؟ شما با جنبش‌های بزرگ عهد عتیق روبرو هستید. نینوا (آشوری‌ها) قرار است در سال ۶۱۲ قبل از میلاد سقوط کند. یونس به نینوا در آشور می‌رود و یونس برای آشوری‌ها نبوت می‌کند و اساساً می‌گوید: «نینوا، توبه کن.» و اینک، مردم نینوا، که واقعاً بسیار بی‌رحم هستند، با موعظه یونس توبه می‌کنند. آیا این به نظر نمی‌رسد که عیسی چیزی شبیه به این گفته باشد؟ عیسی از یونس به عنوان بخشی از پیشینه خود استفاده می‌کند. بنابراین آنها با موعظه یونس توبه کردند، و با این حال ناحوم، چند سال بعد، دوباره علیه آشور پیش‌بینی می‌کند که خدا نینوا را نابود خواهد

کرد و مطمئناً، در سال ۶۱۲ قبل از میلاد، بابلی‌ها از جنوب، بابل، به سمت شمال تا منطقه تکریت، جایی که کردها امروز در عراق هستند، بالا آمدند و نینوا را شکست دادند، ۶۱۲ قبل از میلاد، نینوا از بین رفت. ضمناً، نوشته شده است که "از آن زمان تاکنون خاموش بوده است." باستان‌شناسان در آنجا بوده‌اند و کارهای باستان‌شناسی بزرگی در نینوا انجام داده‌اند. اما نینوا در سال ۶۱۲ به دست بابلی‌ها افتاد و اکنون بابلی‌ها مسئول جدید آن هستند. آشور سامره را تصرف کرد و ده قبیله شمالی اسرائیل را در سال ۷۲۲ قبل از میلاد پراکنده کرد. بنابراین بابلی‌ها در حال تصرف هستند. این درست زمانی است که دانیال، شدرک، میشک و ارمیا در این دوره از عهد عتیق پیشگویی می‌کنند. اساساً یهودیان علیه بابل شورش می‌کنند. بابل، نبوکدنصر، شما برخی از آن داستان‌ها را به خاطر دارید، حدود سال‌های ۶۰۵-۵۹۷ وارد می‌شود و برخی از روشنفکران را به بابل می‌برد. یهودیان سرانجام شورش می‌کنند و نبوکدنصر دیگر طاقت نمی‌آورد و اساساً آنها وارد می‌شوند و معبد را در سال قبل از میلاد نابود می‌کنند. از عهد عتیق ما فقط چهار تاریخ اساسی در عهد عتیق یاد گرفته‌ایم. یکی از آنها ۵۸۶ ابراهیم ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد و داوود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد بود. یکی دیگر از تاریخ‌هایی که یاد گرفتیم سال قبل از میلاد بود، زمانی که اولین معبد ویران شد. این معبد اول توسط سلیمان ساخته شده بود، با طلا ۵۸۶ پوشانده شده بود، باشکوه بود. در سال ۵۸۶ توسط بابلی‌ها ویران شد، آن را با خاک یکسان کردند. آنها معبد را با خاک یکسان کردند و همه چیز را ویران کردند. آنها مردم را اسیر کردند و آنها را به بابل بردند. ارمیا از قبل به آنها گفته بود که به دلیل عدم رعایت قوانین سبب بر اساس سال سبت، ۷۰ سال در بابل خواهند بود. خدا می‌گوید: سرزمین من آرامش خواهد داشت «آنها ۴۹۰ سال به زمین آرامش نداده بودند و خدا ۷۰ سال می‌گوید»: من شما را از این سرزمین بیرون می‌برم، بگذارید زمین آرامش داشته باشد «یهودیان در آن زمان در بابل داوری شدند و مردم به بابل، نبوکدنصر، تبعید شدند و معبد از بین رفته است.

حالا که معبد از بین رفته، قوم یهود کاملاً وحشت‌زده شده بودند، زیرا معبد جایی بود که آنها خدا را پرستش می‌کردند. خدا باید آنها را از نبوکدنصر محافظت می‌کرد، و اکنون معبد با خاک یکسان شده است. این موضوع انواع سوالات را در مورد اینکه خدا چقدر قوی است، مطرح می‌کند؟ آیا یهوه/یهوه به همان اندازه که فکر می‌کردیم قوی است؟ خب، ببینید، او نتوانست از خود در اورشلیم محافظت کند، و اکنون معبد از بین رفته است. و بنابراین این زمان بسیار تأمل‌برانگیزی برای یهودیت است، چه اتفاقی افتاد، چه مشکلی پیش آمد؟

ن. کوروش کبیر پارس [۴۰:۰۶-۴۱:۴۲]

برخی معتقدند که کتاب‌های اول و دوم پادشاهان نوعی پاسخ به آن [موضوع] هستند که به مردم می‌گویند چه اشتباهی رخ داده است؛ شما گناه کردید، خداوند را رد کردید، عهد او را شکستید و چون عهد او را شکستید، داوری خدا بر شما نازل شد. بنابراین به همین دلیل است که به بابل برده شدید؛ این نبود که خدا ضعیف بود، خدا در حال انجام اهداف خود بود. او به شما گفت که شما را از سرزمین بیرون خواهد کشید؛ آیا نعمت‌ها و نفرین‌ها را

از کتاب تثئیه، فصل ۲۸ و همچنین لایوان به یاد دارید؟ نعمت‌ها و نفرین‌ها. آنها عهد را رد کرده بودند، بنابراین خدا آنها را از سرزمین بیرون کرد؛ این ۵۸۶ است، آنها به مدت ۷۰ سال بیرون رفتند. بنابراین اکنون آنها در بابل نشسته‌اند، یهودیان در بابل نشسته‌اند، حزقیال و دانیال. ناگهان در سال ۵۳۹، بابل به دست کوروش سقوط می‌کند. کوروش کبیر وارد می‌شود و قدرت را به دست می‌گیرد. این کوروش - او در واقع کوروش دوم است، اما او را کوروش کبیر می‌نامند - در سال ۵۳۹ میلادی می‌آید و بابل به دست پارسیان می‌افتد، پارسیان از کوه‌های ایران به دشت‌های عراق سرازیر می‌شوند و بابل را تصرف می‌کنند. کوروش، که پادشاه مادها و پارسیان است، نوعی امپراتوری ترکیبی در آنجا، یعنی مادها و پارسیان، است. مادها و پارسیان با هم متحد شدند. کوروش آنها را به بابل هدایت می‌کند و آنها در سال ۵۳۹ میلادی بابل را شکست می‌دهند.

بنابراین می‌خواهیم به کوروش نگاهی بیندازیم. ایرانیان یا آریایی‌ها غیرسامی هستند، بنابراین کوروش مانند بابلی‌ها سامی نیست؛ بنابراین این یک تغییر فرهنگی است. حالا می‌خواهم از کوروش، سال ۵۳۹، بگذرم، او اولین پادشاه بزرگ امپراتوری پارس است و می‌خواهم در مورد این دوره پارسی بحث کنم، که از سال ۵۳۹ زمانی که کوروش بابل را فتح می‌کند تا سال ۳۳۳ قبل از میلاد است. من همیشه به مردم می‌گویم که سال ۳۳۳ قبل از میلاد یکی از تاریخ‌هایی است که می‌خواهم شما یاد بگیرید. سال ۳۳۳ قبل از میلاد نصف سال ۶۶۶ است، درست است. عدد ۳۳۳ متعلق به کیست؟ سال ۳۳۳ قبل از میلاد اسکندر کبیر است. و این تاریخی است که می‌خواهم در ذهنتان حک شود. بنابراین ۴۰۰ قبل از میلاد زمانی است که عهد عتیق متوقف می‌شود اما در سال زمانی است که اسکندر شروع به پیشروی می‌کند. (در واقع ۳۳۴ است اما من آن را گرد کردم، ۳۳۳ ۳۳۳ راحت‌تر به خاطر سپرده می‌شود چون نصف ۶۶۶ است.) بنابراین در سال ۳۳۳ قبل از میلاد، اسکندر می‌رود و در حدود ۱۰ تا ۱۲ سال، کل جهان را تصرف می‌کند.

O. [42:41-47:01] (BBBLE) آنچه کوروش کبیر انجام داد.

اما، بیایید به کوروش برگردیم. کوروش در سال ۵۳۹ قبل از میلاد، بابل را فتح می‌کند. من می‌خواهم از برای کاری که کوروش در ابتدا انجام داد، استفاده کنم «BBBLE»، «B B- Bible» این عبارت کوچک

اول از همه، کوروش در کتاب مقدس. نام کوروش حدود ۲ تا ۳۰۰ سال قبل از زندگی‌اش پیش‌بینی شده است. خب، در زمان اشعیا، نوشته‌های اشعیا کمی قبل از ۷۰۰ سال قبل از میلاد (کوروش حدود ۵۳۹ میلادی زنده است) اشعیا این را می‌گوید: «چه کسی به کوروش می‌گوید؟» این آیه ۲۸ از اشعیا است: «چه کسی به کوروش می‌گوید، او شبان من است.» (کلمه «شبان» نام دیگری برای «پادشاه» است، پادشاهان شبان نامیده می‌شدند.) «او شبان من است و هر آنچه را که من می‌خواهم به انجام خواهد رساند. او به اورشلیم خواهد گفت؛ کوروش به اورشلیم خواهد گفت: «بگذارید بازسازی شود» و در مورد معبد خواهد گفت: «بنیان آن گذاشته شود.» می‌گوید: به مسح شده خود.» آیا [col amar YHWH] در اشعیا فصل ۴۵ آیه ۱، «این چیزی است که خداوند

می‌دانید کلمه مسح شده در زبان عبری چیست؟ کلمه «مشیخ» است. این را چند بار سریع بگویید. شبیه مسیح به نظر می‌رسد، اینطور نیست؟ این کلمه برای مسیح است؛ دقیقاً همان مسیح است. مسیح به معنی «مسح شده» است. بنابراین، در اینجا، کوروش کبیر در اشعیا ۱: ۴۵ نامیده می‌شود، او مسیح، مسح شده نامیده می‌شود؛ این کوروش است. بنابراین آن اصطلاح مسیح برای کوروش، شخص کوروش، به کار می‌رود، اصطلاح مسیح بعداً برای خود عیسی به کار خواهد رفت. ضمناً، وقتی مسیح، «مشیخ» از عبری به یونانی می‌آید، حدس بزنید که در یونانی کریستوس» چیست. بنابراین عیسی «کریستوس» نامیده خواهد شد. عیسی مسح شده است؛ ما او را عیسی مسیح» خواهیم نامید. کلمه مسیح یا کریستوس به معنی «مسح شده» است. یعنی مسیح. بنابراین عیسی مسح شده، مسیح، کریستوس: عیسی مسیح.

همین اصطلاح «مسیح» یا «مسیح» در اشعیا فصل ۴۵ آیه ۱ در مورد کوروش به کار رفته است: «خداوند به مسیح خود، به مسیح خود، به کوروش (و او را به نام ذکر می‌کند) می‌گوید که دست راستش را می‌گیرم تا ملت‌ها را مطیع سازم (و کوروش ملت‌ها را مطیع خواهد ساخت).

حالا متوجه می‌شویم که در کتاب مقدس، در کتاب عزرا، از کوروش نام برده شده است. کوروش فرمانی می‌دهد و این فرمان کوروش در کتاب عزرا، فصل ۱، آیات ۲ تا ۴ ذکر شده است. و من می‌خواهم آن را بخوانم، در واقع آنچه اشعیا در مورد این فرد مسح شده و آنچه این فرد مسح شده انجام خواهد داد را برآورده می‌کند. عزرا فصل ۱، آیات ۲ و بعد از آن می‌گوید: «این چیزی است که کوروش، پادشاه پارس می‌گوید (به مقدمه کوتاه توجه کنید، آشنا به نظر می‌رسد، فقط با نام‌های مختلف، اینطور نیست؟) خداوند (یعنی یهوه) خدای آسمان‌ها تمام پادشاهی‌های زمین را به من داده است و او مرا مأمور کرده است تا برای او در اورشلیم در یهودا معبدی بسازم، هر یک از قوم او در میان شما، خدایش با او باشد و به اورشلیم در یهودا برود و معبد خداوند، خدای اسرائیل، خدایی که در اورشلیم است را بسازد.» بنابراین کوروش بابل را تصرف می‌کند و یهودیان را آزاد می‌کند تا برگردند و معبد را در اورشلیم بازسازی کنند. بنابراین کوروش یک نجات‌دهنده است، او یک ناجی است؛ او قوم یهود را نجات می‌دهد و آنها را برای ساختن معبد در اورشلیم بازمی‌گرداند. فرمان کوروش در فصل اول کتاب عزرا به این موضوع اشاره می‌کند؛ او حتی می‌گوید که آنها می‌توانند از پول سلطنتی از خزانه برای بازسازی استفاده کنند.

پ . چرا کوروش بزرگ بود - خیرخواهی [۲: ۴۷-۳۳: ۴۸]

بنابراین کوروش، نکته بعدی من این است، کوروش فرد خیرخواهی است. کوروش خیرخواه است؛ جایی که آشوری‌ها بی‌رحم بودند و مردم را به دار می‌آویختند و سرشان را از بدنشان جدا می‌کردند و پوستشان را می‌کردند، پوستشان را در حالی که زنده بودند از بدنشان جدا می‌کردند و آنها را برای خوردن پرندگان رها می‌کردند. آشوری‌ها بی‌رحم بودند و ده قبیله شمالی اسرائیل را پراکنده کردند. بابل پس از کور کردن پادشاهشان

صدقی و کلی چیزهای دیگر در آنجا، یهودیان را به مدت ۷۰ سال به بابل تبعید کرد، اما به هر حال بابلی‌ها مردم را تبعید کردند. حالا کوروش وارد می‌شود و خیرخواه است و می‌گوید، اساساً "برگردید". او به مردمی که توسط آشوری‌ها و بابلی‌ها تبعید شده بودند اجازه می‌دهد به سرزمین مادری خود بازگردند. بنابراین، کوروش فرد خوبی بود؛ از بسیاری جهات، این مرد خیرخواه بود. قوی بودن یک چیز است؛ خیرخواه و مهربان بودن چیز دیگری است. کوروش قوی بود، او یک جنگجو بود. اما او همچنین مهربان و خیرخواه است، و حکومت او مبتنی بر خیرخواهی بود. او مردم را بازگرداند و به آداب و رسوم محلی احترام گذاشت، شما می‌توانید برگردید و معبد خود را برای خدایی که به او خدمت می‌کنید، بپوشانید. بسازید. بنابراین او تبعید را لغو می‌کند، اما بسیاری از یهودیان هرگز بر نمی‌گردند. وقتی عزرا و نحمیا برمی‌گردند، چیزی حدود ۴۲۰۰۰ نفر باز می‌گردند. اکنون یهودیانی در سراسر جهان پراکنده شده‌اند و برخی از آنها هرگز بر نمی‌گردند. در واقع، برخی از آنها هنوز در شهر نیویورک هستند. جمعیت یهودیان در شهر نیویورک بیشتر از جمعیت فعلی اسرائیل است. پراکندگی، پراکندگی، هنوز تا به امروز ادامه دارد.

س . گسترش کوروش: بابل [۴۸:۳۴-۵۱:۰۵]

کوروش قرار است امپراتور، پادشاه باشد؛ او پادشاه بزرگی است. همانطور که به امپراتوری‌ها نگاه می‌کند، می‌گوید: «بسیار خب، من بابل را دارم.» او سه امپراتوری می‌بیند. اول، او در کوه‌های ایران است، به بیرون نگاه می‌کند و سه امپراتوری می‌بیند. یکی درست در پای اوست، این بابل است، بنابراین او اکنون بابل را تصرف کرده است؛ این ب است، او بابل را تصرف کرده است. او به ترکیه نگاه می‌کند و در ترکیه یا آسیای صغیر، امپراتوری لیدیا را می‌بیند. لیدیا در ترکیه است و مردی به نام کرزوس در آنجاست؛ و این کرزوس بسیار بسیار ثروتمند است. شایعه شده است که کرزوس بر تختی از طلا نشسته است. کوروش این را شنیده و می‌گوید: بسیار خب، ما اکنون بابل را تصرف کرده‌ایم، من مردم را آزاد کرده‌ام.» ضمناً، وقتی او بابل را تصرف کرد، «فقط چند نکته جالب در مورد آن وجود دارد، بابل در آن زمان رهبری به نام نبونیدوس داشت و این یارو نبونیدوس که قرار است با کوروش بجنگد، نوعی عارف است. او در واقع بابل را ترک کرد، بابل به خدای مردوک خدمت می‌کرد، اما نبونیدوس می‌گوید: «من خیلی به خدای خورشید علاقه ندارم»، بنابراین او رفت و یک عارف بود و به عربستان رفت و کارهایی انجام داد، و مردم می‌گفتند: «پادشاه ما کجاست؟ او رفته است که یک عارف باشد، در بیابان کارهای راهبانه انجام می‌دهد.» بنابراین بابل، وقتی کوروش آمد، آنها تا حدودی آماده بودند. شایعه شده است، خب به هر حال به من آموخته شده است که کوروش رودخانه فرات را منحرف کرد و به بابل رفت و بابل را فتح کرد، نه با شکستن دروازه‌ها، نه با کوبیدن دژکوب بر دیوارها، بلکه آنها واقعاً به زیر آب رفتند، جایی که رودخانه فرات به سمت رودخانه فرات منحرف شد و مردانش را به زیر آب فرستاد. دکتر یامائوچی، متخصص ایرانیان، که کتابی ۴۵۰۰ صفحه‌ای در مورد ایرانیان نوشته است، می‌گوید که فکر نمی‌کند رودخانه فرات منحرف

شده باشد، رودخانه فرات آنقدر بزرگ است که نمی‌توان آن را منحرف کرد، اما او فکر می‌کرد که احتمالاً کانالی بوده که از فرات جدا شده و آنها کانال را منحرف کرده و به زیر کانال رفته‌اند. نیازی به گفتن نیست که کوروش جنگجوی خوبی بود. او باهوش بود، از زیر دیوارها عبور کرد، از طریق منحرف کردن این کانال، افرادش را به زیر آن فرستاد و بابل را تصرف کردند. مردم بابل در واقع کوروش را به عنوان یک نجات‌دهنده می‌دیدند. آنها از حضور او خوشحال بودند؛ زیرا کوروش نسبت به پادشاه خودشان، نبونیدوس که در بیابان‌ها بود، احترام بیشتری برای خدایان بابل قائل است.

ر. کوروش، لیدیه (کروسوس، پادشاه لیدیه) را از میدان به در می‌کند [۵۱:۰۶-۵۴:۲۲]

بنابراین او بابل را تصرف می‌کند، حالا به لیدیا نگاه می‌کند. وقتی به دنبال کرزوس می‌رود، که بسیار ثروتمند است. او اساساً می‌خواست آسیای صغیر و لیدیا، به ویژه کرزوس، را تحت حاکمیت ایران درآورد. می‌توان گفت که کوروش یک کالونیست خوب بود زیرا می‌خواست حاکمیت را به دست آورد، اما در واقع حاکمیت خودش بر آن منطقه بود. بنابراین او بیرون می‌رود و اساساً چیزی که شما دارید این است که کرزوس می‌داند کوروش به دنبال او می‌آید. او به پیشگوی دلفی در یونان می‌فرستد و اساساً می‌گوید: «پیشگوی دلفی، به من بگو در آینده من اینجا چه خبر است؟ من باید با کوروش بجنگم، آیا پیروز می‌شوم یا می‌بازم؟» و پیشگوی دلفی به طرز درخشانی می‌گوید: «یک امپراتوری بزرگ نابود خواهد شد.» وقتی کرزوس شنید که «یک امپراتوری بزرگ نابود خواهد شد»، تصور کرد که قرار است در برابر کوروش پیروز شود. اما همانطور که بسیاری از این پیشگویان می‌گویند، امپراتوری کوروش نابود نشد، امپراتوری خودش نابود شد. بنابراین پیشگوی دلفی مبهم بود، و می‌بینید که پیشگو به هر دو صورت درست عمل کرد؛ در هر صورت یکی از آنها برنده می‌شد و یکی از آنها می‌باخت. معلوم شد که کرزوس باخت.

همچنین به تفاوت بین اسب و شتر توجه کنید. کرزوس مرد سوارکاری بود، آسیای صغیر اسب‌های زیادی داشت. ماجرای اسب‌ها چیست؟ اسب‌ها تقریباً به این بزرگی هستند؛ اسب‌ها تقریباً به این پهنی هستند. اسب خیلی بزرگ است، باید سوار اسب شوید؛ بنابراین سوار اسب می‌شوید. اسب در مقایسه با شتر چیست؟ شتر اینقدر بلند است و شتر اینقدر پهن است؛ و شتر شما در ارتفاع بالایی هستید. بنابراین وقتی اسب‌های کرزوس در مقابل شترهای کوروش قرار گرفتند، اسب‌ها وحشت کردند. من اغلب فکر می‌کردم به این دلیل است که شترها بو می‌دادند و اسب‌ها، ام... من این "امتیاز" را داشتم، نمی‌دانم آیا این یک امتیاز بود یا نه، یک بار در سینا بودیم و تمام شب کنار یک شتر خوابیدیم و این شتر به چادر ما نفس کشید. فقط می‌خواهم به شما بگویم، این یکی از بدترین بوی‌هایی است که در زندگی‌تان استشمام خواهید کرد؛ شترها هرگز دندان‌هایشان را مسواک نمی‌زنند و بوی آن واقعاً وحشتناک بود. خیلی کثیف بود، بوی خیلی بدی می‌داد، تمام شب که نفس می‌کشید. بعد صدای قل قل می‌دادند، خیلی عمیق؛ تمام شب او قل قل می‌کرد و بعد روی چادر ما نفس می‌کشید - مثل این بود که با این شتر

توی یک چاه فاضلاب باشی. شترها بوی گند می‌دهند؛ حالا من برای حیوان شتر احترام زیادی قائلم، یک جانور باورنکردنی در وسط بیابان است، کاملاً باورنکردنی. اما وقتی شترها را در مقابل اسب‌ها قرار می‌دهید، شترها در آنجا یک مزیت خاص دارند. به هر حال، کوروش لیدیا را شکست می‌دهد و اساساً نابود می‌کند و تصرف می‌کند. بنابراین حالا امپراتوری پارس را دارید که از رودخانه سند، از افغانستان، از ایران تا عراق امتداد دارد، آنها اکنون سوریه و اسرائیل را تصرف کرده‌اند؛ اما او هنوز مصر را تصرف نکرده است. کاری که او می‌کند این است که نمی‌تواند همزمان همه جا باشد، اما پسرش، کمبوجیه، را می‌فرستد، که بعداً به او نگاه خواهیم کرد، تا مصر را تصرف کند. او پسرش را که واقعاً جنگجو نیست، به مصر می‌فرستد. او پسرش را برای تصرف مصر می‌فرستد.

مرگ کوروش [۵۴:۲۳-۵۶:۳۸]

حالا، ما در مورد بابل و نبونیدوس صحبت کردیم، نبونیدوس پادشاه عرفانی بابل بود؛ او نبونیدوس را در آنجا شکست می‌دهد. و این لیدیا، کرزوس و معبد دلفی است. چیزهایی که قبلاً به آنها اشاره کردیم؛ بنابراین شما را از روی آکروستیک ما می‌بینید؛ و مصر را که او برای پسرش، کمبوجیه، به ارث گذاشت. در "BBBLE" ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت. این بابل، لیدیا و مصر است، سه پادشاهی که او تصرف می‌کند. یک نظر دیگر در مورد کوروش و این برای بزرگداشت این مرد است؛ کوروش مرد بسیار بسیار پیری بود، او حدود ۷۰ سال داشت که جنگیدن در لیدیا و این مناطق را در اینجا به پایان رساند. سپس او به شمال رفت و برخی از سرزمین‌های دیگر را در اینجا تصرف کرد. کوروش مرد ۷۰ ساله ای بود، حالا شما یک مرد ۷۰ ساله دارید که به جنگ می‌رود. این مرد یک جنگجو است؛ او سربازانش را رهبری می‌کند. آیا او در خانه می‌ماند یا سربازانش را رهبری می‌کند؟ آیا او پادشاه است که در جلوی سربازانش قرار دارد و سربازانش را رهبری می‌کند. او در ۷۰ سالگی هنوز سربازانش را رهبری می‌کند. آیا داوود را به یاد دارید؟ داوود سربازانش را رهبری نمی‌کرد. در کتاب مقدس آمده است: «در بهار سال، زمانی که پادشاهان به جنگ می‌روند»، داوود در اورشلیم بود و با بتشیع معاشرت می‌کرد. کوروش اینطور نیست؛ کوروش در ۷۰ سالگی سربازانش را رهبری می‌کند. ضمناً، آیا مردان ساله باید به جنگ بروند؟ نه، کوروش در نهایت در نبرد کشته می‌شود. حالا وقتی او سقوط می‌کند، وقتی ۷۰ پادشاه سقوط می‌کند، چیز بسیار مهمی از افرادش می‌بینید. افرادش جسد او را برمی‌دارند و جسدش را هزار مایل حمل می‌کنند؛ آنها جسد کوروش را هزار مایل حمل می‌کنند تا به درستی دفن شود، من معتقدم که در شوش در ایران بوده است. آنها جسد او را هزار مایل برمی‌گردانند. آیا این نشان دهنده احترامی است که این پادشاه که یک رهبر جنگجو بود، از سوی افرادش داشت؛ اینکه حتی پس از مرگش، آنها آنقدر به جسد او احترام می‌گذاشتند که آن را هزار مایل برای یک دفن مناسب حمل می‌کردند؟ کوروش مرد بزرگی بود. عهد عتیق حتی او را «مسیح»

می‌نامد، اصطلاحی برای «مسح‌شده». بنابراین کوروش فردی خوب و خیرخواه است؛ و سربازانش نیز به همین ترتیب به او احترام می‌گذارند.

ت. سلطنت کمبوجیه [۵۶:۳۹-۴۳:۵۷]

ف. پارسیان کمبوجیه، داریوش

[۳۹:۵۶-۰۲:AC۷۳-T ویدیوهای کوتاه: ترکیب]

حالا، کاش می‌توانستم این را در مورد پسرش بگویم. متأسفانه پسرش مشکلاتی داشت. پسر، کامبیز، شخصیت فرعی است؛ واقعاً نمی‌خواهم زیاد در مورد او بدانید. اما کامبیز قرار است به اینجا، به مصر برود. اینجا جایی است که منطقه دلتا، دلتا بلوز، قرار دارد. اینجا سرزمین گوشن است که اسرائیل در آن بود. اینجا کوه سینا، شبه جزیره سینا در اینجا است. اینجا ممفیس است - جایی که پادشاه - الویس دفن شده است. و بعد اینجا، چند یهودی اینجا بودند. اینجا جایی است که اسکندریه بود. اسکندریه اینجا در دلتا بود. آنها بعداً اسکندریه را به افتخار اسکندر می‌سازند. بنابراین کامبیز قرار است به اینجا بیاید و سعی کند مصر را تصرف کند. زیرا مصر "سبد نان" دنیای باستان است، غذا و چیزهای زیادی در آنجا وجود دارد که آنها آنجا دارند. هر وقت قحطی می‌شود، کجا می‌روید؟ هر وقت قحطی می‌شود، ما این را در پیدایش با ابراهیم و با یعقوب و فرزندانش دیدیم. هر وقت در اسرائیل قحطی می‌شود، به مصر می‌روید چون آنجا غذا هست. این سبد نان است، رود نیل. وقتی آب و غذا دارید، همیشه خوب هستید.

یو. کمبوجیه، پسر کوروش [۴۴:۵۷-۰۲:۶۰]

حالا کمبوجیه حدود سال‌های ۵۳۰ تا ۵۲۲، یعنی حدود ۸ سال، جانشین پدرش می‌شود. من واقعاً به این شخص علاقه‌ای ندارم. می‌خواهم از یک شعر به نام «تی‌اس» استفاده کنم تا کمی از کارهای او را به یاد بیاورم. او اول از همه، برای فتح مصر به راه افتاد. مصر مردی به نام آماسیس داشت که در آن زمان بر مصر حکومت می‌کرد، فرعون بود یا هر چیز دیگری. سپس آماسیس دخترش را به کمبوجیه می‌دهد، قرار بود دخترش را به او بدهد. چیزی شبیه به آنچه در مورد سلیمان دیدید، به یاد داشته باشید که سلیمان در دوره‌ای قبل دختر فرعون را گرفت. در دوره‌های قبل، مصری‌ها دختران خود را به هیچ خارجی نمی‌دادند، اما بعداً این کار را کردند. بنابراین او به مصر می‌آید و قرار است دختر آماسیس را بگیرد، اما معلوم می‌شود که این پادشاه، آماسیس، دخترش را به کمبوجیه نمی‌دهد، دختر کاهن را می‌گیرد و دختر کاهن را به کمبوجیه می‌دهد. بنابراین کمبوجیه با این زن ازدواج می‌کند که حتی با پادشاه نسبتی ندارد. بنابراین کمبوجیه به دلیل این تغییر، احساس می‌کند که آماسیس کاملاً مورد بی‌حرمتی قرار گرفته است. کاری که او می‌کند این است که آماسیس می‌میرد (و ضمناً، وقتی کسی در مصر می‌میرد، چه می‌کنند، دفن می‌کنند، اساساً جسد را آماده می‌کنند و اساساً جسد را تعمیر می‌کنند. سپس کمبوجیه

شمشیرش را برمی‌دارد و شروع به کوبیدن جسد آماسیس می‌کند؛ خب، شما این کار را در مصر انجام نمی‌دهید، این واقعاً بد است زیرا آنها بعداً به جسد احترام می‌گذارند و به همین دلیل است که همه این کارها را با مومیایی کردن جسد انجام می‌دهند. بنابراین او جسد را تکه تکه می‌کند اما نمی‌تواند بدن را تکه تکه کند زیرا مومیایی شده است، کاری که او انجام می‌دهد این است که در نهایت جسد آماسیس را می‌سوزاند و کارهایی از این قبیل که باز هم یک تجاوز کامل به پادشاه است. مردم این را یک تجاوز کامل به فرهنگ مصر می‌دانند. بنابراین این مرد، کمبوجیه، هیچ حساسیتی نسبت به فرهنگ مصر ندارد و گوساله‌ای را که بدن آماسیس است، مثله می‌کند.

در زمان کمبوجیه بود که ساخت معبد در اورشلیم متوقف شد. در زمان او بود - برای مدت کوتاهی، بنابراین مسئله‌ی مهمی نبود؛ اما بازسازی معبد در اورشلیم متوقف شد.

پنجم . کمبوجیه و گاو نر آپسیس [61:24-60:02]

حالا گاو نر آپسیس. گاو نر آپسیس؛ مصری‌ها خدایی داشتند، به اصطلاح از این گاو نر آپسیس صحبت می‌کنند. گاو نر آپسیس که در خیابان‌ها با غرور می‌چرخید و همه گاو نر آپسیس را می‌پرستیدند. کاری که کمبوجیه می‌کند این است که او یک ایرانی است، به این گاو نر آپسیس اهمیتی نمی‌دهد؛ به آن نگاه می‌کند و احتمالاً می‌گوید: «هی، آنجا استیک‌های خوبی هست.» و گاو نر آپسیس را می‌کشد، شمشیری برمی‌دارد و به گاو نر آپسیس ضربه می‌زند. دوباره با نقض کامل فرهنگ مصری، به گاو نر آپسیس، خدای آنها، ضربه می‌زند. این واقعاً حرکت بدی از جانب اوست. طنز ماجرا این است که وقتی کمبوجیه سوار اسبش می‌شود، به خودش ضربه می‌زند و از ضربه می‌میرد. حالا بعضی‌ها فکر می‌کنند کمبوجیه خودکشی کرده است؛ این ممکن است، او از آن نوع مردهایی نبود که جای پدرش را پر کند. کوروش مرد بزرگی بود، نبود؛ بنابراین بعضی‌ها فکر می‌کنند که او خودکشی کرده است. بعضی دیگر می‌گویند که او به خودش ضربه زده و در واقع از آن ضربه مرده است. مردم متوجه شدند که این کمی طعنه‌آمیز است که او به خودش چاقو زد و مرد، اما به گاو آپسیس هم چاقو زد. بنابراین چیزی شبیه به کارما وجود دارد؛ جایی که او کار بد انجام داد و آن کار بد به سرش برگشت. بنابراین، تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که کمبوجیه مشکلات واقعی داشت؛ او هرگز جای پدرش را نگرفت، اما مصر را تصرف کرد و انواع و اقسام درگیری‌ها در آنجا وجود دارد.

دبلیو کمبوجیه و اتیوپی [62:05-61:25]

او سعی می‌کند به اتیوپی و جایی به نام سیوا، در بیابان برود و در واقع افرازش را در طوفان گرد و غبار در بیابان از دست می‌دهد. طوفان گرد و غبار آنجا اساساً یک طوفان گرد و غبار عظیم بود که افرازش را در بر می‌گرفت و او بخش بزرگی از ارتش خود را از دست داد، زیرا در بیابان در حال بررسی این بود که قرار است خدا شود یا چیزی شبیه به آن. او به غرب رود نیل می‌رود و سربازانش را در بیابان از دست می‌دهد؛ که این هم

حرکت هوشمندانه‌ای نیست. بنابراین چیزی که من اساساً می‌گویم این است که کمبوجیه خیلی باهوش نبود؛ او فرهنگ را نقض کرد و در نهایت به خودش چاقو زد و مرد. پس این کمبوجیه است، چیز مهمی نیست

دهم . سلطنت داریوش - سازمان دهنده امپراتوری پارس [۶:۰۶-۶۲:۵۶:۶۵]

این نفر بعدی خیلی مهم است. کوروش بنیانگذار امپراتوری ایران بود، کوروش کبیر؛ مردی بزرگ و خیرخواه که بر بسیاری از پادشاهی‌ها حکومت کرد. حالا داریوش از سال ۵۲۲ تا ۴۸۶ خواهد بود. داریوش سازمان‌دهنده امپراتوری ایران است. داریوش سازمان‌دهنده است، همانطور که کوروش بنیانگذار امپراتوری ایران بود. داریوش سازمان‌دهنده امپراتوری عظیم ایران، تا یونان، بود. کاری که او قرار است انجام دهد چند چیز است. اول از همه، داریوش قرار است کتیبه بیستون را بسازد. کتیبه بیستون چیست؟ اگر روزی به لندن، یکی از مهمترین مکان‌ها، بروید و به عنوان دانشجوی کالج گوردون باید به آنجا بروید زیرا وقتی از لندن برمی‌گردید، یک سؤال از شما خواهم پرسید: آیا رفتید - در لندن خوش گذرانید - نه... آیا به موزه بریتانیا رفتید؟ موزه بریتانیا فوق‌العاده است. وقتی وارد موزه بریتانیا می‌شوید، وارد می‌شوید و این سنگ را می‌بینید و به شما اجازه می‌دهند مستقیماً به سمت این سنگ بروید. و این سنگ اسمش هست -- و اگر به شما بگویم، سنگ رزتا، اکثر شما چه فکر می‌کنید؟ بله، اکثر شما فکر می‌کنید، "سنگ رزتا، برنامه کامپیوتری که تمام زبان‌هایی را که می‌خواهید به شما یاد می‌دهد." شما نرم‌افزار را می‌خرید و اسمش سنگ رزتا است. نه، در لندن، در موزه بریتانیا، آنها واقعاً سنگ رزتا را آنجا دارند. حالا، سنگ رزتا چیست؟ روی آن سه زبان نوشته شده است. و اساساً از طریق سنگ رزتا، چون سه زبان وجود داشت، آنها توانستند هیروگلیف مصری را رمزگشایی کنند، چون سنگ رزتا به آنها اجازه می‌داد هیروگلیف مصری را بخوانند. بنابراین سنگ رزتا به دلیل این ارتباط فوق‌العاده مهم است

کتیبه بیستون نیز به همین اندازه مهم است. کتیبه بیستون چیست؟ داریوش، وقتی که قدرت را به دست گرفت، برخی فکر می‌کنند که او واقعاً مطمئن نبود، به عبارت دیگر، او در سلسله کوروش نبود، بنابراین باید یک کار روابط عمومی روی مردم انجام دهد. بنابراین کاری که [داریوش] اساساً انجام می‌دهد این است که بخشی از کوه را تراشیده و آنجا می‌نویسد: «من داریوش بزرگ هستم و من این شخص بزرگ هستم.» ما به همه این چیزهای روابط عمومی در مورد اینکه او چقدر بزرگ است می‌گوییم، اما وقتی این کار را می‌کند، آن را به سه زبان انجام می‌دهد. و به اعتقاد من زبان سومی که استفاده می‌کند، اکدی است. بنابراین اساساً یک نفر، یک انگلیسی، می‌آید. او این کتیبه‌ها را پیدا می‌کند که هزاران سال آنجا بوده‌اند، فکر می‌کنم آن شخص این کار را در دهه ۱۸۰۰ یا اواخر دهه ۱۸۰۰ انجام داده و خب، این شخص (فکر می‌کنم رابینسون بوده، مطمئن نیستم که واقعاً چه کاوشگری این کار را انجام داده است.) این کاوشگر اساساً یک نردبان داشت، این نردبان بیش از صد فوت ارتفاع داشت و این شخص از نردبانی که صد فوت ارتفاع دارد بالا می‌رود، لبه عمودی که نردبان را روی آن قرار داده بود فقط ۱۸ اینچ بود؛ بنابراین او این نردبان را می‌گذارد و این شخص از این کوه بالا می‌رود و تمام

نوشته‌های روی یکی، تمام نوشته‌های روی بعدی و تمام نوشته‌های روی سومی را با دست ثبت می‌کند. سومی اکدی یا بابلی بود. از طریق این کتیبه بیستون بود که ما یاد گرفتیم چگونه اکدی یا بابلی، بابلی باستان را بخوانیم. بنابراین داریوش این کتیبه بیستون را در کنار یک کوه ثبت می‌کند، که کاملاً باورنکردنی است. اکنون کتیبه بیستون را در موزه بریتانیا خواهید دید. موزه بریتانیا هر چیزی را که می‌توانست از دنیای باستان دزدید، دزدید، اما نتوانستند کوه را به دست آورند. بنابراین تا به امروز بیستون در ایران است. اما این موضوع ثبت شده و چیزهایی از این قبیل، اما مردم می‌گویند که او به عنوان یک غاصب دیده می‌شد و به همین دلیل است که او این تبلیغ یا بیلبورد به سبک کوهستانی را انجام داد، اساساً یک بیلبورد در کنار کوه. بنابراین داریوش، این روزها برای ما بسیار مفید بود.

ی. داریوش در حال سازماندهی امپراتوری: ساتراپ‌ها [۶۷:۰۸-۶۵:۵۷]

او همچنین خیرخواه بود. داریوش خیرخواه بود. و در واقع، پادشاه مصر، کسی که گاو نر آپسیس را در مصر رهبری می‌کند، داریوش در واقع به آن شخص، مثلاً صد تالان طلا، یا هر چقدر که بود، پول می‌دهد. بنابراین او به این شخص مقداری پول می‌دهد و به فرهنگ مصر احترام می‌گذارد. بنابراین اساساً، او قاطع اما خیرخواه است؛ اگر والدین باشید و بتوانید از پشش بریبایید، این ترکیب خوبی است. من هرگز نتوانستم از پشش بریبایم.

او چه کار کرد؟ این شخص اساساً سازمان‌دهنده امپراتوری پارس است. امپراتوری پارس تا هند و تا یونان امتداد دارد. بسیار عظیم است؛ از مصر تا ترکیه، تا بابل، افغانستان، ایران و تا مصر. کاری که داریوش انجام می‌دهد این است که آن را به استان‌هایی سازماندهی می‌کند. او آنها را ساتراپی می‌نامد، ساتراپی. و اساساً هر فرد را بر این استان‌ها حکومت می‌کند. و بنابراین امپراتوری را به این استان‌ها تقسیم می‌کند. حرکت درخشانی است. سپس از طریق کنترل این افراد خاص که بر این استان‌ها حکومت می‌کنند، می‌تواند کل امپراتوری را کنترل کند. این یک حرکت بسیار خوب است. این شخص سازمان‌دهنده است.

ز. داریوش و خیابان‌ها در امپراتوری پارس [۶۷:۰۹-۵۹:۶۹]

او همچنین سپس یک سیستم خیابانی ساخت. یکی از چیزهایی که او به خاطرش مشهور است این است که او یک سیستم خیابانی ساخت. هر زمان که شما یک امپراتوری دارید، به ارتباط از بخش‌های مختلف امپراتوری نیاز دارید؛ و بنابراین اساساً او این سیستم خیابانی را ساخت، در سراسر امپراتوری او جاده می‌سازد. شما برای ارتباط به جاده نیاز دارید. بنابراین اتفاقی که می‌افتد این است که وقتی این شبکه جاده‌ای را در سراسر امپراتوری خود ایجاد کردید، می‌توانید امپراتوری را بهتر کنترل کنید. می‌توانید نیروهای خود را به جاده‌ها و جاهای دیگر بفرستید. بنابراین این سیستم خیابانی که او ساخت، و سپس پیک‌هایی می‌فرستاد که پیام‌ها را از طریق این جاده‌های ساخته شده منتقل می‌کردند. باید برایتان بخوانم که هرودوت، مورخ یونانی، چه می‌گفت. هرودوت، مورخ یونانی، در مورد سیستم خیابانی داریوش و آنچه که با این درشکه چی‌ها و چیزهای دیگر اتفاق می‌افتاد، نظر می‌دهد و این

را می‌گوید. این چیزی است که هوراتیوس در مورد داریوش می‌گوید، ببینید آیا قبلاً این را شنیده‌اید، "اینها، نه برف، نه باران، نه گرما، نه تاریکی شب مانع از انجام هر یک از وظایف تعیین شده‌اش با نهایت سرعت نمی‌شوند." «نه برف، نه باران، نه گرما، نه تاریکی مانع نمی‌شوند...» این جمله، که در مورد داریوش و سیستم خیابان‌کشی او گفته شده، بر فراز اداره پست شهر نیویورک است و این همان چیزی است که اداره پست ما «نه باران، نه برف، نه تگرگ، نه تگرگ» مانع از عبور سیستم پستی ما نمی‌شود؛ مگر اینکه شنبه باشد. اما به هر حال، این نقل قول از هرودوت بر فراز سیستم پستی ماست و از داریوش، کسی که سیستم جاده‌ای را سازماندهی کرد، آمده است. خب، داریوش در واقع با این سیستم خیابان‌کشی، فرد بسیار تأثیرگذاری بود.

AA. [۶۹:۰۰-۶۹:۳۵] داریوش و کانال سوئز

داریوش همچنین سعی کرد کانال سوئز را بسازد. او به مصر رفت و دید که آنها به این حمل و نقل قایق‌ها نیاز دارند؛ اگر کانال سوئز نداشته باشید، باید تمام آفریقا را دور بزنید. مطمئن نیستیم که آیا او فهمیده باشد که «تمام آفریقا را دور بزنید» به چه معناست، اما او اساساً شروع به حفاری کرد و سعی کرد کانال سوئز را بسازد. او تجهیزات لازم را نداشت، و می‌دانید، شما تمام شن و ماسه و چیزهایی از این قبیل را برای انجام این کار دارید، اما او ایده‌ای داشت و شروع به اجرای واقعی کانال سوئز کرد. این نشان دهنده دوراندیشی بزرگی بود، از چیزی که قرن‌ها و هزاره‌ها بعد اتفاق می‌افتاد، زمانی که مردم کانال سوئز را می‌ساختند، او در واقع این ایده را مطرح کرد و سعی کرد آن را اجرا کند.

[۶۹:۳۶-۷۰:۰۹] داریوش و یونان

حالا، او باید با یونان درگیر شود؛ او مصر را دارد، ترکیه را دارد، بین‌النهرین را دارد. او باید با یونان مقابله کند. مشکل این است که او نیروهایش را به یونان می‌فرستد و معلوم می‌شود که در دریا، افرادی را به یونان می‌فرستد، او 20 هزار نفر را در دریا از دست داده است. اقیانوس باورنکردنی است، اگر در اقیانوس بوده باشید، و اساساً 20 هزار نفر از افرادی در دریا هلاک می‌شوند. بنابراین او سعی می‌کند یونان را تصرف کند اما نتوانست این کار را انجام دهد. داریوش مرد بزرگی است، اما یونان هنوز هم یک مهره سرسخت است.

یهودیان در زمان داریوش، ساختمان را در سال ۵۱۵ پیش از میلاد تکمیل کردند [۷۰:۱۰-۷۰:۰۲]

با این حال، اگرچه او یونان را تصرف نمی‌کند، اما ساخت معبد دوم را به پایان می‌رساند. بنابراین، در زمان داریوش، معبد دوم در اورشلیم حدود ۵۱۵ قبل از میلاد به پایان رسید. بنابراین، معبد اول در زمان سلیمان، معبد سلیمان، حدوداً، نمی‌دانم، درست بعد از ۱۰۰۰ قبل از میلاد تا حدود ۹۳۱ قبل از میلاد. بنابراین شما چهارصد یا پانصد سال از معبد اول، معبد سلیمان، را دارید. بابلی‌ها معبد اول را ویران می‌کنند (۵۸۶ قبل از میلاد) و معبد دوم در زمان داریوش در ۵۱۵ به پایان رسید. در مورد معبد دوم، یهودیان در واقع این دوره‌ها را در چیزی که «دوره معبد اول» و «دوره معبد دوم» می‌نامند، تاریخ‌گذاری می‌کنند. معبد دوم از ۵۱۵ قبل از میلاد

تا عیسی ادامه خواهد داشت. عیسی وارد معبد دوم خواهد شد. ضمناً، آیا عیسی از این تصویر معبد برای صحبت کردن استفاده خواهد کرد؟ او چه خواهد گفت؟ «این معبد را ویران کنید و من در سه روز آن را برپا خواهم کرد»، یوحنا فصل ۲. مردم کمی عصبانی می‌شوند و می‌گویند: «منظورت از اینکه می‌خواهی این معبد را دوباره بسازی چیست؟» هیرودیس ۴۶ سال طول کشید تا این معبد را بسازد. حالا هیرودیس چه ربطی به این کار دارد؟

معبد دوم احتمالاً واقعاً خیلی کوچک بوده است، و وقتی عزرا و نحمیا در مورد اتمام معبد دوم صحبت می‌کنند، پیرمردها واقعاً گریه می‌کنند، زیرا می‌گویند معبد دوم در مقایسه با معبد اول هیچ است. بنابراین پیرمردها گریه می‌کنند و جوانان می‌گویند "بله، ما آن را تمام کردیم." اما پیرمردهایی که معبد اول را دیده بودند می‌گویند این در مقایسه با معبد قدیمی هیچ است. بنابراین اساساً کوچک است. پس هیرود، هیرود این سکوی عظیم را بازسازی می‌کند و ما می‌توانیم برویم آن را ببینیم، اگر برنامه "گم شدن در اورشلیم" را ببینید، می‌توانم دقیقاً نشان دهم که چین دیوار جایی است که هیرود سکو را در کوه معبد گسترش داد و ساخت، پس از ۴۶ سال -- هیرود یک سازنده فوق‌العاده بود، این معبد دوم را ساخت. او آنچه را که زروبابل و یوشع ساختند، برداشت و اساساً آن را به یک چیز عظیم تبدیل کرد.

عیسی وارد معبد هیرودین، معبد دوم، می‌شد. حالا پس از مرگ عیسی، معبد دوم حدود سال ۷۰ میلادی ویران خواهد شد. بنابراین قرار بود در سال ۷۰ میلادی رومی‌ها وارد شوند و معبد را از بین ببرند و همانطور که عیسی در سخنرانی زیتون پیش‌بینی کرده بود، تک تک سنگ‌ها را به پایین پرتاب کنند. برخی از آن سنگ‌هایی که به پایین پرتاب شده بودند، اکنون توسط باستان‌شناسان پیدا شده‌اند. برخی از سنگ‌هایی که از کوه معبد به پایین پرتاب شده بودند، در واقع پیدا شدند. در سال ۷۰ میلادی بود که رومی‌ها دوباره آن را کاملاً ویران کردند. بنابراین دوره معبد دوم را داریم، از حدود ۵۱۵ قبل از میلاد تا حدود ۷۰ میلادی، پس از زمان مسیح. حدود ۴۰ سال پس از مرگ مسیح، معبد ویران می‌شود. بنابراین معبد دوم در زمان داریوش تکمیل شد. داریوش سازمان‌دهنده امپراتوری پارس بود و کار خوبی با آن انجام داد.

خشایارشا: بابل، استر و یونان (دوران باستان - 300) [74:48-73:02]

ز: ایرانیان: خشایارشا، اردشیر، پایان امپراتوری پارس

[AD-End; 73:02-81:45]: ویدیوهای کوتاه: ترکیب

خشایارشا، پادشاه بعدی ایران، کیست؟ خشایارشا از حدود ۴۸۶ شروع می‌شود و تا حدود ۴۶۵ ادامه «BEG-300» دارد، او حدود ۲۰-۲۱ سال در آنجا بوده است. و من از آکروستیک برای او استفاده می‌کنم که است. اساساً، او پسر داریوش است و برای این کار تربیت شده است. بابل شورش می‌کند؛ بنابراین اولین کار او این است که بابل اینجا شورش می‌کند. خشایارشا چه کار می‌کند؟ او مجسمه بل مردوک، خدای آنها، را می‌گیرد و آن را نوب می‌کند. او مجسمه طلایی بل مردوک را می‌گیرد و آن را نوب می‌کند. دوباره، می‌بینید که چگونه این واقعاً به این مردم توهین می‌کند؟ این خدای اصلی آنهاست و آن را نوب می‌کند. این فقط به نوعی به شما نشان

می‌دهد که او در روی شماست، به آنها احترام نمی‌گذارد و آن را پایین می‌کشد. چیزی که می‌خواهم بگویم این است: «خشایارشا یک احمق است»، من او را اینگونه توصیف می‌کنم. او یک آدم احمق است. معلوم شد که او شوهر استر است. کتاب استر، این همان مردی است که با استر است. یادتان هست که خشایارشا همسرش، وشتی، را بیرون آورد، شایعه‌ای که دکتر فیلیپس و دیگران می‌گویند، این است که به وشتی ملکه گفته شده بود که بدون هیچ چیزی جز یک تاج روی سرش به مهمانی بیاید؛ و وشتی می‌گوید: «من اینطور بیرون نمی‌روم.» و سپس خشایارشا می‌گوید: «خب، پس تو ملکه من نخواهی بود.» بنابراین او در امپراتوری جستجو می‌کند و استر را پیدا می‌کند و استر ملکه او می‌شود. و شما کتاب استر را دارید که در آن اتفاق می‌افتد. خشایارشا شوهر استر بود. او یک «احمق» بود - اما پس از اینکه هامن سعی کرد یهودیان را بکشد، یهودیان را نجات داد. خشایارشا در واقع فرمانی برای نجات یهودیان ثبت شده در کتاب استر می‌دهد. و بنابراین، «برای چنین زمانی»، همانطور که استر اتفاق می‌افتد، و آن شوهر استر است.

خشایارشا در یونان [76:21-74:49] AE.

او به یونان می‌رود؛ خشایارشا در واقع به یونان می‌رسد. او به آتن می‌رود و آتن را به آتش می‌کشد؛ او آنجا را به آتش می‌کشد. او به اندازه کافی قوی نیست که بتواند قلمرو را حفظ کند، بنابراین اساساً آن را به آتش می‌کشد و بنابراین عقب‌نشینی می‌کند. او در واقع در نبرد سالامیس و غیره شکست می‌خورد. خشایارشا به یونان می‌رسد، اما در رسیدن به آنجا مشکلاتی دارد. وقتی به آنجا می‌رسد، آنجا را به آتش می‌کشد. در نبرد سالامیس در سال ۴۸۰ قبل از میلاد، یونانیان پیروز شدند و ایرانیان عقب‌نشینی کردند. در نبرد ترموپیل، ۳۰۰ اسپارتی هزاران هزار ایرانی را متوقف می‌کنند؛ آنها در این گذرگاه بسیار باریک بودند و این ۳۰۰ اسپارتی مقاومت کردند و در مقابل هزاران نفر از خشایارشا ایستادند. این فقط نشان دهنده جنگجوی بزرگ اسپارتی‌ها است. ۳۰۰ نفر باعث کند شدن ایرانیان شدند و به یونانیان فرصت دادند تا نیروهای خود را برای مقابله با خشایارشا جمع کنند. و خب، فیلم «۳۰۰» هست، نمی‌گویم که آن را توصیه می‌کنم، پسر من مجبورم کرد بروم آن را ببینم، اما فیلم در واقع آن نبرد را روایت می‌کند. باید همین اول به شما بگویم که بخش‌های خوب و بدی در آن فیلم «۳۰۰» وجود دارد.

پس این خشایارشا است؛ خشایارشا به یونان حمله می‌کند، یونان را به آتش می‌کشد، با یونان می‌جنگد. و خشایارشا شوهر استر است.

سلطنت اردشیر [76:22-77:47]

حالا اردشیر در زمان عزرا و نحمیا است. نحمیا ساقی اردشیر است. در کتاب مقدس وقتی داستان نحمیا را می‌خوانید، نحمیا کتاب فوق‌العاده‌ای در مورد رهبری است و اگر به اصول رهبری علاقه‌مند باشید، شخصی به نام جک موری وجود دارد که اگر به وب‌سایت من بروید، پنج سخنرانی در مورد رهبری از کتاب نحمیا دارد. این

یک کتاب عالی برای رهبری است. نحمیا رهبر و ساقی پادشاه اردشیر بود. و نحمیا سازنده دیوار است. وقتی نحمیا اکنون به اورشلیم می‌رود، قرار است دیوارهای اورشلیم را بازسازی کند و این کار را شبانه انجام دهد و کارهای واقعاً جالبی در آنجا انجام دهد. نحمیا سازنده دیوار در اورشلیم است. اورشلیم معبدی دارد که در زمان داریوش تمام شده است، اما برای محافظت از آن به دیواری نیاز دارد و نحمیا قرار است دیوارهای اورشلیم را در زمان اردشیر بسازد. بنابراین نحمیا سازنده دیوار است.

در این زمان مصر شورش می‌کند. و او این شورش را سرکوب خواهد کرد. و این به یونانیان کمک می‌کند. چیزی که می‌بینید، یونانیان در غرب و مصر هستند که با هم متحد می‌شوند و امپراتوری پارس را به عقب می‌رانند. بنابراین، به صورت منطقه‌ای، متوجه می‌شوید که چگونه مردم غرب، مردم شرق را به عقب می‌رانند و مردم شرق، مردم غرب را. بنابراین نوعی جغرافیا نیز در پشت این موضوع وجود دارد. عزرا به عنوان کاتب و کاهن باز می‌گردد و بنابراین چنین چیزی را شاهد هستیم.

فروپاشی امپراتوری ایران [81:45-77:48]

بنابراین بعد از اردشیر، می‌خواهم بگویم که اساساً امپراتوری ایران در حال فروپاشی و از هم پاشیدن است. بنابراین این افراد آخر کاملاً بی‌اهمیت هستند. اما داریوش دوم، کاری که می‌کند این است که این جنگ‌های پلوپونز را آغاز می‌کند. جنگ‌های پلوپونز چیست؟ یادتان هست وقتی عکسی از یونان به شما نشان دادم، آتن در شمال آخائیه و اسپارت در جنوب پلوپونز بود. اتفاقی که می‌افتد این است که اسپارت با آتن می‌جنگد و آتن با اسپارت. و بنابراین این دو - خب، هر دو یونانی هستند و علیه خودشان می‌جنگند. چیزی شبیه جنگ داخلی آمریکا بین شمال و جنوب است. و بنابراین اسپارت در جنوب است. اسپارتی‌ها جنگجو هستند، آتنی‌ها بیشتر شبیه فیلسوف‌های شما هستند، اما آنها هم جنگجو دارند. و آنها مدام در حال تغییر هستند. حالا وقتی اسپارتی‌ها شروع به پیروزی می‌کنند، ایرانیان از چه کسی حمایت خواهند کرد؟ وقتی اسپارتی‌ها شروع به پیروزی کنند، ایرانیان از آتن حمایت می‌کنند و آتن ظاهر می‌شود. وقتی آتن شروع به شکست دادن اسپارت می‌کند، پارس‌ها از اسپارت حمایت می‌کردند. کاری که پارس‌ها می‌کردند این بود که آنها را در جنگ نگه می‌داشتند. آنها از بازنده حمایت می‌کردند، بنابراین هر کسی که بازنده بود، می‌آمد و به جنگیدن با یکدیگر و کشتن یکدیگر ادامه می‌داد. به نوعی شبیه سیاست آمریکا به نظر می‌رسد، ما همیشه از بازنده حمایت می‌کنیم و مردم به جنگیدن ادامه می‌دهند. بنابراین پارس‌ها عمداً یونانی‌ها را در حال جنگ نگه می‌داشتند. ضمناً، اگر آنها را در حال جنگیدن با خودشان نگه دارید، نمی‌توانند با شما بجنگند. در اینجا نوعی استراتژی وجود دارد. اما جنگ‌های پلوپونز در این دوره اتفاق می‌افتد و پارس‌ها در این زمان، درست حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد، از نبردهای بین آتن و اسپارت حمایت می‌کنند. این تقریباً زمانی است که عهد عتیق، ملاکی، در حال پایان یافتن است.

این کتاب فوق‌العاده‌ای به نام آناباسیس نوشته‌ی زونوفون است. آناباسیس نوشته‌ی زونوفون است؛ او یک مورخ یونانی بود و اساساً داستان ۱۰ هزار، ۱۱ هزار نفر از این مزدوران یونانی را روایت می‌کند که خودشان

را اجیر می‌کردند. در واقع یونانیان مزدور بودند؛ آنها خودشان را برای جنگیدن در یکی از نبردها به ایرانیان اجیر کردند. در امپراتوری پارس یک جنگ قدرت در جریان بود و او این ۱۰ هزار یونانی را استخدام کرد زیرا این یونانیان به جنگجویان بزرگی معروف بودند. این جنگجویان یونانی می‌آیند و برای این شخص می‌جنگند، فکر می‌کنم اسمش کوروش سوم یا چهارم یا هر چیز دیگری بود، و برای این شخص می‌جنگند، اما در نهایت آن شخص کشته می‌شود. حالا شما همه این ۱۰ هزار یونانی را در وسط بین‌النهرین دارید که توسط بابل محاصره شده‌اند. خب یونانیان می‌خواهند چه کار کنند - یونانیان می‌خواهند به خانه بروند. داستان گزنفون، داستان‌های قهرمانانه‌ای را روایت می‌کند که ظاهراً یکی از داستان‌های بزرگ جهان باستان است، این ۱۰ هزار سرباز یونانی که در راه بازگشت از بین‌النهرین و به عنوان مزدور برای ایرانیان به یونان می‌جنگند. و آناباسیس گزنفون، داستان بازگشت آنها به یونان و چیزهایی از این قبیل را روایت می‌کند. این نوعی داستان قهرمانانه و یکی از داستان‌های بزرگ قهرمانانه است که از یونانیان و از این نظر با ایرانیان سرچشمه می‌گیرد.

داریوش سوم پایان امپراتوری پارس است. عمده‌تاً، این یارو داریوش سوم در نهایت با اسکندر کبیر درگیر خواهد شد. اسکندر کبیر یا «اسکندر انگوری» که من او را می‌نامم؛ اسکندر کبیر با داریوش سوم خواهد جنگید و او را شکست خواهد داد و او را سرنگون خواهد کرد. بنابراین این زمانی است که اسکندر، همانطور که قبلاً گفتیم، تاریخ اسکندر چقدر بود؟ - نیمی از سال ۶۶۶؛ تاریخ اسکندر ۳۳۳ قبل از میلاد است که اسکندر قدرت را به دست می‌گیرد. ایرانیان عمده‌تاً از حدود ۵۰۰ تا حدود ۳۰۰ سال حکومت می‌کنند. شما حدود ۲۰۰ سال حکومت پارسی دارید و سپس در سال ۳۳۳ اسکندر از آنجا عبور خواهد کرد و کل امپراتوری پارس را فتح خواهد کرد و آنها را برای تمام آشوب‌هایی که سال‌ها در یونان انجام داده‌اند، تلافی خواهد کرد. اسکندر به نوعی آن را به رخ آنها خواهد کشید.

رونویسی توسط الکسیس هان و اشلی هولم

ویرایش شده توسط بن بودن

ویرایش خام توسط تد هیلدبرانت